



بهار ۱۳۹۵ | شماره ۳

فصل نامه جهان بینی مسیحی

فرهنگ معاصر و ایمان کتاب مقدسی

کشیش فریدون موخوف

رویکرد مسیحیان به عدالت اجتماعی

کشیش منصور برجی

امثال سلیمان و

مشاوره مسیحی

کشیش روبرت آسریان

خواندگی انسان در

قلمرو کار

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

مذهب سمی

کشیش سارو خاچیکی

قدیس آپرات

کشیش سرکز بنیامین

می‌خواهم

مسیح و نیروی رستاخیزش را

بشناسم

و در رنجهای او سهیم شده،

با مرگش هم‌شکل گردم،

تا به هر طریق که شده

به رستاخیز از مردگان

نایل شوم.

فیلیپیان ۳: ۱۰-۱۱



این فصل در شاگرد

۰۲

سخن آغازین

ای مرگ نیش تو کجاست؟



۰۴

خواندگی مسیحی

بخش سوم



۰۷

فرهنگ معاصر

و ایمان کتاب مقدسی



۱۰

درسهایی از کتاب امثال سلیمان برای

مشاوره شبانی



۱۳

مذهب ستمی



۱۸

درسهایی از

رهبران باتجربه و کارآموده



۲۰

گزین گویه‌هایی در باب رهبری



۲۲

رویکرد مسیحیان به

عدالت اجتماعی



۲۴

قدیس آپرات

پدري مدافع از کلیسای پارس



۲۶

تاملی در ساحت راز

این چیست؟



۲۸

گنج‌های روحانی



۲۹

معرفی کتاب

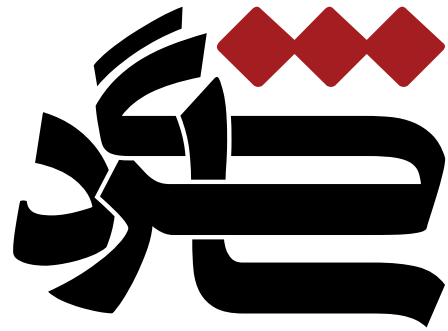
مه‌ار فکر، شفای زبان



۳۲

Face to face with God

A reflection on meaning of Pentecost



فصل نامه جهانبینی مسیحی

سال اول / شماره ۳ / بهار ۱۳۹۵ / جون ۲۰۱۶

صاحب امتیاز: کانون الهیات پارس

سردبیر: کشیش روبرت آسریان

مدیرمسئول: کشیش دکتر مهرداد فاتحی

ویرایش: مزده فاتحی

طراحی، صفحه‌آرایی و حروفچینی: حسین امیری

شورای سردبیری:

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

کشیش روبرت آسریان

کشیش دکتر ساسان توسلی

کشیش منصور برجی

کشیش سارو خاچیکی

وب‌سایت: حسین امیری

چاپ: ePrints.ws

توزیع: کانون الهیات پارس

عکس روی جلد: قره کلیسا، آذربایجان غربی

آدرس ایمیل: contact@shagerd.co.uk

سفارشات: order@shagerd.co.uk

www.shagerd.co.uk

سخن آغازین

ای مرگ نیش تو کجاست؟!



صبح روز یکشنبه قیام. شرکت در جلسه کلیسایی که در آن سرودهایی در مورد رستاخیز مسیح از مردگان و پیروزی او بر مرگ می‌خوانیم. موعظه در مورد قیام مسیح از مردگان و دلالت‌های آن در زندگی ما. در پایان جلسه، تبریک عید قیام به ایمانداران و مشارکت شیرین و فضای شاد یکشنبه‌های قیام. رفتن به مرکز بازیهای کودکان به همراه خانواده‌های ایمانداران. یکی از عزیزان در حالی که اخبار را با گوشی همراهش مرور می‌کند، خبری تکان‌دهنده را برایمان می‌خواند: «انفجار بمبی قوی در لاهور پاکستان باعث مرگ ۷۰ نفر و زخمی شدن ۳۰۰ نفر شده است!» انفجار در پارک گلشن اقبال شهر لاهور رخ داده که هر ساله مسیحیان پاکستانی پس از شرکت در عبادت صبح قیام در آنجا دور هم جمع می‌شوند. با نگرانی شروع به خواندن جزئیات خبر می‌کنم. هر جمله مانند پتکی بر سرم فرود می‌آید. انفجار در کنار زمین بازی کودکان رخ داده و اکثر کشته‌ها، زنان و کودکان هستند. گزارشها می‌گویند مادران و پدران بسیار با چشمان اشکبار در جستجوی کودکان خود در ویرانه‌های محل بازی کودکان هستند و محوطه به قتلگاه خونین خانواده‌ها تبدیل شده است. گروهی که مسئولیت انفجار را بر عهده گرفته‌اند، در بیانیه‌ای در این مورد می‌گویند که هدف انفجار، مسیحیان

پاکستانی بوده‌اند. گزارشات بعدی نشان می‌دهد که نیمی از کشته‌شدگان از اعضای خانواده‌های مسلمانی بودند که در پارک حضور داشته‌اند و خون کودکان بیگناهشان با خون کودکان مسیحی در هم آمیخته است.

لحظاتی چهره و حالت شخصی را تصور می‌کنم که در حال کشیدن چاشنی انفجار کمربند انتحاری خود در جمع خانواده‌ها و کودکان است. آیا چشمان او لحظاتی با چشمان کودکانی که در اطرافش بودند، تلاقی نکرده؟ شاید لحظاتی دل و دستش لرزیده و در کشیدن چاشنی انفجاری تردید کرده؟ شاید احياناً به یاد کودکان خودش افتاده. شاید ... اما هرچه تلاش می‌کنم به خود بقبولانم که شاید شعله‌ای از انسانیت در او بوده، موفق نمی‌شوم و خود را به جای بازماندگان قربانیان می‌گذارم و با آنها همدردی می‌کنم. تصور می‌کنم با همسر و پسرانم در پارک و محوطه بازی هستم و ناگهان صدای انفجار وحشتناکی شنیده می‌شود. به زمین می‌افتم و لحظاتی بعد سراسیمه به سوی محوطه بازی کودکان می‌دوم که پسرانم در آنجا با همسالانشان مشغول بازی بودند. این اندیشه‌پردازی را تا به آخر نمی‌توانم ادامه بدهم و حتی تصور این موضوع، فوق از طاقتم است. چه بر سر این

کشیش روبرت آسریان

سردبیر



مسیح قیام

کرده مسرورند که با آرامش به

استقبال مرگ می‌روند. تاریخ به ما می‌گوید

که شهدای مسیحی قرون اول در آرامش و سرودخوانان به

استقبال شهادت می‌رفتند، و بسیاری از جفاکندگان به آنها، با دیدن این شرایط، خود به مسیح ایمان می‌آوردند. در کتاب تاریخ کلیسای یوسفوس می‌خوانیم که در سال ۱۷۱ میلادی جفای وحشتناکی در شهر لیون فرانسه آغاز می‌شود و مسیحیان بسیاری در این شهر دستگیر و پس از شکنجه‌های وحشتناک کشته می‌شوند. اما موضوعی که جفاکندگان را متعجب ساخته بود، آرامش و ثبات قدم این مسیحیان به هنگام مرگ بود. بسیاری از مسیحیان لیونی نه تنها از مرگ ترسی نداشتند بلکه آن را افتخاری بزرگ می‌دانستند که آنها را به شباهت بیشتر خداوندشان درمی‌آورد. آنها همچنین معتقد بودند که گذر از شکنجه‌ها و رنج‌ها باعث می‌شود تا در مشارکت عمیقتر با مسیح زنده قرار بگیرند. آنها با این اطمینان که رستاخیزی نیکو در انتظارشان است، با شادی و آرامش به استقبال مرگ می‌رفتند. جفاکندگان با درک این موضوع که ایمان و اطمینان به رستاخیز باعث می‌شود که مسیحیان ترسی از مرگ نداشته باشند، اجساد مسیحیان را می‌سوزاندند و خاکستر آن را به آبهای رودخانه می‌سپردند تا به مسیحیان این پیام را بدهند که چیزی از جسدشان باقی نخواهد ماند تا روزی از مردگان قیام کند. اما امید به رستاخیز و مشارکت با مسیح قیام کرده باعث می‌شد تا آنان از این تجربیات سخت سربلند بیرون بیایند.

فکر می‌کنم در طول تاریخ، صبحهای قیام بسیاری با کشتار و جفا و آزار و آوارگی و بی‌خانمانی مسیحیان شروع شده است. و تصور می‌کنم از این پس هم صبحهای قیام دیگری با انفجار و کشتار و دربه‌داری و زندان و دستگیری آغاز شود. پیغام رستاخیز مسیح نه پایان سریع این شرارت‌ها و جنایات، بلکه اطمینان و امید از غلبه حیات بر مرگ، و نیکویی بر بدی‌ست. پیغام رستاخیز، پر شدن از شادی و آرامشی‌ست که از زندگی با مسیح قیام کرده ناشی می‌شود و انسان را برای روبه‌رویی با هر شرارت در هر مقیاسی آماده می‌سازد. پیغام رستاخیز یعنی اطمینان از بازگشت مسیح زنده و قیام کرده که به شکلی قاطع به تمامی شرارت‌ها و جنایت‌ها پایان خواهد داد. پیغام رستاخیز یعنی ای شرارت و تاریکی، هر چقدر هم افزون‌تر شوی، امیدم را به نیکویی و پیروزی قاطع خدا از دست نمی‌دهم. پیغام رستاخیز یعنی «مسیح جان، با دلی شکسته و چشمانی اشکبار، اگرچه حیران و شگفت‌زده‌ام، اما می‌دانم زنده‌ایی و آغوش جایی‌ست برای آرام شدن!» پیغام رستاخیز عیسی را باید با توجه به پیغام صلیب او درک کرد و این دو از هم جدایی ناپذیرند. درک پیغام رستاخیز مسیح ما را چنان تبدیل می‌کند که می‌توانیم با آرامش و اطمینان به چشمان مرگ خیره شویم و بگوییم: «ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟»

عزیزان آمده است؟ بازماندگان آنها چه غم جانکاهی را تجربه می‌کنند؟ زخمیها در چه وضعیتی هستند؟ چند نفر از آنها دچار معلولیت‌های جدی و آسیب‌های جبران‌ناپذیر شده‌اند؟

افکار دیگری به سرم می‌زنند که مرا به‌شدت به‌هم می‌ریزند: امروز صبح عید قیام بود. مسیحیان پاکستانی قیام مسیح را از مردگان جشن می‌گرفتند. مسیح قیام کرده در میان آنان بود. پس این انفجار را چگونه می‌شود توضیح داد؟ به محض اینکه این افکار و احساسات آزاددهنده درونم را به‌هم می‌ریزد، گفتگویم با خدا شروع می‌شود: «پدر، معنای قیام پسر در این شرایط چیست؟ پدر، این عزیزان برای برگزاری جشن و شادی در بزرگداشت قیام فرزندت جمع شده بودند. پس چرا این اتفاق برایشان افتاد؟ می‌دانم که فرزندت قیام کرده‌ات در میان آنها بود. پس چرا چنین شد؟» سعی می‌کنم دلالت‌های الهیاتی و روحانی رستاخیز مسیح از مردگان را مرور کنم. جملاتی از نویسندگان مختلف مسیحی به ذهنم می‌آید. اما دلم آرام نمی‌گیرد. در سکوتی آمیخته با حزن که به‌تدریج تبدیل به بغض می‌شود، فرو می‌روم. به‌تدریج ذهنم معطوف صلیب مسیح می‌شود. پسر خدا در دستان جمعیتی خشمگین و تشنه به خون در برابر چشمانم می‌آید، و نیز مظلومیت، سکوت و تسلیم او در برابر شرارتی که هر دم فزونی می‌گیرد. عیسی برای جهانی که گناه و شرارت آن را فرو گرفته پیغام دیگری ندارد: محبت و بخشش، و بدی را به نیکویی مغلوب ساختن. به این می‌اندیشم که رستاخیز مسیح یعنی مغلوب شدن مرگ و شرارت. متوجه می‌شوم که عیسایی که با جلال و ظفر از قبر خارج می‌شود، همان عیسای مصلوب است که بر صلیب شد. می‌اندیشم که مفهوم قیام، امید مبارکی‌ست که مسیحیانی که هر روز صلیب بر دوش در اثر قدمهای استاد قدم می‌زنند، با نگاه به آن می‌توانند این مسیر دشوار را طی کنند. قیام یعنی این ایمان که در مسیر صلیب هر اتفاقی هم برای مسیحیان بیفتد، آنها با امید قیام ادامه می‌دهند و پیروزند. می‌اندیشم قیام مسیح تضمینی برای پایان یافتن شرارت‌ها و جنایت‌هایی نیست که هر روز در جهان رخ می‌دهند، اما ایمان و امیدی بزرگ در دل کسانی برمی‌انگیزد که در میانه این شرارت‌ها و جنایت‌ها ایستاده‌اند و امید خود را به پیروزی خدا هرگز از دست نمی‌دهند، زیرا پسر خدا نیز در مواجهه با اوج شرارت و گناه، اگرچه مصلوب شد و مرد اما از مردگان قیام کرد. تصور می‌کنم که صبح قیام است و گروهی از مسیحیان روم را برای کشتار در کولسیوم آماده می‌کنند تا اسباب تفریح و سرگرمی رومیان را فراهم سازند. اما این مسیحیان مطمئن‌اند که مسیح از مردگان قیام کرده، چون سالها با مسیح قیام کرده زندگی کرده‌اند و چنان از حضور

خواندگی انسان در قلمروی کار

بخش سوم

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

مدیر دانشکده الهیات پارس

مقدمه:

مشغولیم، این بدان معناست که خدا ما را بدین کار فراخوانده است؛ اگر دانشجوییم، خواندگی ما در این زمان دانشجو بودن است. بالاخره دیدیم که خواندگیهای ما تا حد زیادی خارج از کنترل ما، ولی تحت کنترل و حاکمیت خداست.

در این شماره می‌خواهیم خواندگی یک مسیحی را در قلمروی کار مورد بررسی قرار دهیم. دیدیم که خواندگیهای ما به چهار قلمروی کار، خانواده، جامعه و کلیسا مربوطند و هر انسانی در آن واحد از خواندگی یا خواندگیهایی در هر چهار قلمرو برخوردار است. بیایید با هم به خواندگی مسیحی در قلمروی کار بیاندیشیم.

اهمیت کار

کار از لحاظهای مختلف برای مسیحی حائز کمال اهمیت است. نخست اینکه کار جزء بسیار مهمی از هویت یک مسیحی به عنوان انسانی است که به صورت و شباهت خدا آفریده شده است. به عبارت دیگر، کار یکی از ابعاد وجود و زندگی انسان است که در آن صورت خدا بودن او به ظهور می‌رسد و نشو و نما پیدا می‌کند. این موضوع در شرح آفرینش انسان در بابهای ۱ و ۲ کتاب پیدایش بیان شده است. در آیات ۲۶ تا ۲۸ از باب اول می‌بینیم پس از اینکه از آفریده شدن انسان به صورت خدا سخن می‌رود، به تسلط یافتن و حکومت کردن او بر همه مخلوقات دیگر اشاره می‌شود. معنی و مقصود از این تسلط در ۲: ۱۵ به طرز روشنتری بیان می‌گردد. در اینجا خدا باغی غرس می‌کند و آدم را در آن می‌گذارد تا کار آن را بکند و از آن نگهداری نماید. نیز در پیدایش ۲: ۳ و خروج ۲۰: ۹-۱۱ می‌بینیم

در دو شماره پیش موضوع خواندگی مسیحی را به طور کلی مورد بررسی قرار دادیم. به طور خلاصه دیدیم که خواندگی ما با موضوع تدارک خدا برای خلقت خود رابطه بسیار نزدیک دارد. خدا از طریق خواندگیهای ما برای نیازهای مختلف خلقت خود تدارک می‌بیند و از آن نگهداری می‌کند. خدا از طریق یک نانو برای انسانها نان فراهم می‌کند، از طریق یک پزشک بیماریهای آنها را معالجه می‌نماید، و از طریق یک کشیش به نیازهای روحانی آنها می‌رسد. همچنین دیدیم که ما از طریق خواندگیهای مختلف خود یکدیگر و خدا را محبت و خدمت می‌کنیم، هرچند که در جهان سقوط کرده‌ما، اغلب محبت و خدمت به خدا و همنوع انگیزه واقعی ما را در انجام خواندگیهایمان تشکیل نمی‌دهد.

نیز توضیح داده شد که خواندگیهای ما متعدد و تغییرپذیرند. هر شخصی در آن واحد از خواندگیهای مختلف در قلمروهای مختلف برخوردار است. شخص می‌تواند در آن واحد پزشک، پدر، ایرانی و شماس کلیسا باشد. و هر یک از اینها خواندگیهای مهمی را تشکیل می‌دهند. ولی هیچکدام از این خواندگیها لزوماً ثابت نیستند، بلکه ممکن است تغییر کنند. بعلاوه دریافتیم که خواندگی ما در هر زمان همان وضعیت و کاری است که در آن هستیم. اگر هم‌اکنون پدر هستیم، معنی‌اش این است که خدا ما را به این مقام و مسئولیت فراخوانده است؛ اگر هم‌اکنون به کار پزشکی



که عمل خدا در آفریدن جهان با همان کلمه "کار" بیان شده است و کلام خدا آشکارا کار انسان را با کار خدا قیاس می‌کند و آنها را از یک سنخ می‌شمارد. همان گونه که خدا پس از شش روز کار از کار خود بیاسود، از انسان نیز خواسته می‌شود که پس از شش روز کار در روز هفتم از کار خود بیاساید. در اینجا می‌بینیم که کار نه تنها جزء مهمی از شباهت انسان به خداست، بلکه اساساً به خصلت و عملکردی الهی اشاره دارد.

پس کار به قبل از سقوط انسان در گناه مربوط است و نباید آن را یکی از نتایج و پیامدهای سقوط تلقی کرد. کار جزئی از حکم و مأموریت آفرینی انسان است. خدا این مأموریت مهم را به انسان داد که کار زمین را بکند و از آن نگهداری نماید. او با این کار هم نیازهای همسایه خود را رفع می‌کند و هم با شکل دادن به طبیعت و به کار گرفتن نیروی خلاقه خود فرهنگ به وجود می‌آورد. او با کار خود هم در عمل خلاقه خدا شریک می‌شود، هم در عمل تدارک او. خدا از طریق کار انسان موجودات جدید می‌آفریند، موجودات فرهنگی و اجتماعی و صنعتی. نیز او از طریق کار انسان نیازهای خلقت خود را رفع می‌کند و از آن نگهداری می‌نماید.

بعلاوه از طریق کار شخصیت انسان ساخته می‌شود و انسان در شباهت به خدا رشد می‌کند. بیکاری نه تنها به کمبود مالی و عدم امکان فراهم آوردن معیشت منجر می‌شود، بلکه به هویت و شخصیت انسان آسیب می‌زند. در جهان بینی مسیحی کار تنها یک اجبار اقتصادی برای عده‌ای نیست، بلکه امتیاز و ضرورتی فرهنگی و حتی روحانی است! بیکاری و تکیه ناموجه بر حمایت مالی از سوی دولتها باعث تخریب شخصیت انسان می‌شود. این بلایی است که دامنگیر بسیاری از پناهجویان ایرانی در خارج از کشور شده است. گاه در توجیه تکیه بر چنین حمایت‌هایی استدلال می‌شود که اگر کار کنیم حقوقمان فرق چندانی با حقوق بیکاری نخواهد داشت، پس از کار کردن چه فایده؟ در پاسخ باید گفت که ارزش کار تنها در فایده‌مندی مالی آن نیست، بلکه کار برای سلامت روان و شخصیت انسان ضرورت دارد. بهتر است انسان کار کند و درآمد کمتری داشته باشد تا اینکه درآمد بیشتری داشته باشد و بیکار بماند.

دومین دلیل ارزش کار این است که انسان از طریق کار خود همسایه خویش را محبت و خدمت می‌کند (افسیان ۲۸:۴). نانا با نانی که می‌پزد، پزشک با معالجه کردن بیمار، وکیل با دفاع از حق مظلوم، پلیس با مجازات خلافکار، هر یک همسایه خود را محبت و خدمت می‌کنند. پولس در افسسیان ۲۸:۴ همین موضوع را بیان می‌کند. او می‌گوید دزدی که به مسیح ایمان می‌آورد و تولد تازه پیدا می‌کند نباید به دزدی ادامه دهد، بلکه باید کار کند «تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد» (ترجمه قدیمی). اینجا کلمه "نیازمند" می‌تواند هم به طور خاص به فقرا اشاره داشته باشد، هم به طور کلی به همه کسانی که نفع کار شخص به آنها می‌رسد، یعنی مشتریان نانو، بیماران، مظلومان، و افراد جامعه. کار شخص تنها برای امرار معاش خودش نیست، بلکه برای رفع نیازی از همسایه نیز هست. چنانکه پیشتر دیدیم، خدا نظام جهان را بر محبت و خدمت متقابل قرار داده است. من با کار خود نیاز شما را رفع می‌کنم و شما با کار خود نیاز مرا. مسیحی این گونه به کار خود می‌نگرد. کار ابزاری برای محبت و خدمت به دیگران، و از این طریق، به خداست.

سوم، مسیحی از طریق کار خود در جهان حضور می‌یابد و بر آن اثر می‌گذارد. عیسی خداوند در دعای خود در یوحنا ۱۴:۱۷-۱۸ می‌گوید: «درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم که از آن شرور حفظشان کنی. آنها به این دنیا تعلق ندارند چنانکه من نیز

تعلق ندارم. ... همان گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستادم». خدا نمی‌خواهد ما از جهان کناره بجوییم و انزوا اختیار کنیم بلکه می‌خواهد در جهان حضور یافته، شاهد او باشیم. او می‌خواهد ما "در" دنیا باشیم، هر چند که "از" دنیا نیستیم و نباید همشکل آن بشویم. او ما را به جهان می‌فرستد تا باعث تبدیل و نجات جهان باشیم. او ما را نور و نمک جهان می‌خواند. اینها هر دو باید در جهان باشند تا بتوانند نقش خود را ایفا کنند. کار یکی از مهمترین طرقی است که ما در جهان حضور پیدا می‌کنیم و می‌توانیم بر آن اثر بگذاریم. هر مسیحی با اشتغال در رشته خاص خود مطابق با قانونمندیهای الهی می‌تواند در آن رشته اثرگذار باشد و آن را از فساد و تباهی ناشی از گناه رهایی بخشد. پزشک مسیحی می‌تواند بر نظام پزشکی، وکیل و قانونگذار مسیحی بر چگونگی وضع قوانین، و دانشمند مسیحی بر تحقیقات علمی اثر مثبت بگذارد. باز می‌بینیم که کار یک اجبار نیست که گریزی از آن نداریم، بلکه مأموریت و رسالت ماست که باید با احساس مسئولیت و شادی در آن مشغول باشیم.

چهارم، کار بهترین فرصت برای تماس با غیرمسیحیان و رساندن پیام انجیل است. گاه گفته می‌شود که کشیشان و خادمین تمام وقت کلیسا خط مقدم جبهه هستند. ولی واقعیت این است که خط مقدم اکثریت اعضای کلیسا هستند که در مشاغل غیرکلیسایی مشغول کارند. آنها هستند که با دنیای غیرمسیحی در تماس مستقیم‌اند و می‌توانند شاهد مسیح در تماس با مردم بیرون باشند. کشیشان و خادمین در واقع ستاد پشتیبانی هستند که آنها را برای رفتن به خط مقدم آماده و تجهیز می‌کنند.

یکسان بودن ارزش مشاغل مختلف

هیچیک از ما بر مبنای کار خود با خدا رابطه نداریم. رابطه ما با خدا تماماً بر کار مسیح استوار است. به همین دلیل همه کارها و مشاغل مختلف از نظر رابطه و نزدیکی ما با خدا یکسان هستند و ارزش برابر دارند. همه کارهای درست و مشروع طریقی برای خدمت به همسایه، و در نتیجه خدمت به خدا هستند. یکی از معانی مهم کهنات همه مؤمنان همین است. همه ما کاهن هستیم و خدا و خلق او را با کار خود خدمت می‌کنیم و از این نظر ارزش برابر داریم.

کتاب مقدس به طور خاص بر کار تأکید می‌کند و آن را بس ارزشمند می‌شمارد (افس ۲۸:۴؛ اول تسالونیایی ۴:۱۱ و ۱۲). مسیحیت در این خصوص با تفکر یونانی تفاوت بسیار داشت. یونانیان کار را با بردگی یکی تلقی می‌کردند. در نظر آنها کسی که مجبور بود برای کسب معیشت خود کار کند با برده یکی بود، چون به کار کردن اجبار داشت. این مخصوصاً در مورد کار دست و کار عملی که خاص بردگان تلقی می‌شد، صدق می‌کرد. ولی جهان بینی کتاب مقدس کاملاً بر خلاف این است. کار دست در کتاب مقدس از اهمیت بسیار برخوردار است. و اساساً در جهان بینی مسیحی کار مشروع و درست باعث ساخته شدن و آزادی انسان می‌شود. وقتی پسر خدا انسان شد شغل نجاری پیشه کرد. دستهای مسیح که مردم را شفا می‌داد، دستهای کارآموده یک نجار بود. مثل‌های مسیح پر است از اشاره به مشاغل مختلفی مانند کشاورزی، بنایی، باغداری و غیره.

پولس از خودش به ما سرمشق می‌دهد: «ای برادران، به نام خداوند عیسی مسیح به شما حکم می‌کنیم که از هر برادری که کاهلی پیشه کرده است و مطابق تعلیمی که از ما گرفته‌اید رفتار نمی‌کند، دوری کنید. زیرا خود می‌دانید که چگونه باید از ما سرمشق بگیرید. زمانی که ما با شما بودیم، کاهلی نکردیم و نان کسی را مفت نخوردیم، بلکه شب و روز کار

کردیم و زحمت کشیدیم تا سر بار هیچیک از شما نباشیم. نه اینکه چنین حقی نداریم، بلکه می‌خواستیم نمونه‌ای به شما بدهیم تا از ما سرمشق بگیرید. زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم تا هر که نمی‌خواهد کار کند، نان هم نخورد» (دوم تسالونیکیان ۳: ۶-۱۳). این کاهلان کسانی بودند که فکر می‌کردند شخص مسیحی باید تنها به امور روحانی بپردازد. آنها تحت تأثیر عقاید شبه ناستیکی، بر این اندیشه بودند که آنچه مهم است روح آدمی است و باید جسم و کار بدنی و امور این دنیا را بی‌ارزش و بی‌اهمیت شمرد. پولس به آنها می‌گوید که اگر واقعاً آنقدر روحانی هستند که نباید کار کنند، پس غذا هم نخورند، چرا که روح به خوراک نیاز ندارد! در این آیات باز می‌بینیم که مسیحی نباید فقط گیرنده باشد، بلکه باید کار کند تا او نیز به دیگران چیزی بدهد. او نباید سر بار دیگران باشد.

ولی یکسان بودن ارزش کارهای مختلف از نظر رابطه و نزدیکی با خدا به معنی نبود نظام و سلسله‌مراتب کاری نیست. کتاب مقدس به نظام و سلسله‌مراتب در کار اشاره می‌کند و از غلام و ارباب، که معادل امروزی آنها همان کارمند و کارفرما است، می‌خواهد که کار خود را به درستی و با امانت انجام دهند (افس ۵: ۶-۹؛ کول ۳: ۲۲-۴: ۱) او به کارگران و کارمندان خاطر نشان می‌کند که خدمت آنها به کارفرمایانشان در واقع خدمت به خداوند است، و خداوند به آنها پاداش خواهد داد. او از آنها می‌خواهد که از کارفرمایانشان اطاعت کنند و کار خود را با دل و جان انجام دهند. در اینجا هم می‌بینیم که مسیح در کار ما پنهان است. خدمت ما در هر شغلی که باشیم، خدمت به خداوند است و باید چنان خدمت کنیم که گویی خود خداوند را خدمت می‌کنیم، زیرا واقعاً همین‌طور است. کلام خدا کارفرمایان را نیز نصیحت می‌کند تا با کارگران و کارمندان خود با عدل و انصاف رفتار کنند زیرا آنان نیز اربابی در آسمان دارند که نزد او طرفداری نیست و باید به او حساب بدهند.

سقوط کار و احیای آن در مسیح

سقوط انسان در گناه همه قلمروهای زندگی او را تحت تأثیر قرار داده و آنها را به فساد و تباهی کشانده است. این سقوط، قلمروی کار را نیز

شامل می‌شود. گناه به شکلهای مختلف بر کار انسان اثر گذاشته است. خودمحموری بر کار انسان نیز مسلط گشته، و انگیزه او در کارش دیگر نه محبت و خدمت به همسایه، بلکه در بهترین حالت صرفاً امرار معاش است. متأسفانه این اغلب با منفعت‌جویی و طمعکاری نیز همراه است. و این سبب شده که او به کارهایی رو آورد که به جای خدمت به همسایه و بنای او، به تخریب و تباهی وی منجر می‌گردد، از جمله خرید و فروش مواد مخدر، تولید و توزیع فیلمهای مبتذل، تجارت‌های استثماری، و غیره.

در انواع بسیاری از مشاغل مشروع نیز صورت خدا بودن انسان تکامل نمی‌یابد و رشد نمی‌کند. آزادی و خلافت انسان در بسیاری از مشاغل جای چندانی برای ظهور و بروز ندارد. در نتیجه، کار به جای ساختن شخصیت انسان، چه بسا به مسخ و تخریب شخصیت او می‌انجامد. چارلی چاپلین در فیلم "عصر جدید" این موضوع را به زیبایی به تصویر کشیده است. افزون بر این، باید به کار سخت و توانفرسا اشاره کرد. کلام خدا می‌گوید که وقتی آدم و حوا گناه کردند، زمین به سبب گناه آنها ملعون شد، و یکی از نتایج این لعنت آن بود که انسان از آن پس با رنج و زحمت از آن خواهد خورد و با عرق جبین نان خواهد خورد (پیدایش ۳: ۱۷-۱۹). بعلاوه کلام خدا می‌گوید که زمین برای انسان خار و خس نیز خواهد رویانید و کار و کوشش او کم‌ثمر و گاه حتی بی‌ثمر خواهد بود (آیه ۱۸). یکی دیگر از اعوجاجهای ناشی از گناه در قلمروی کار این است که رابطه کارگر و کارفرما بسیاری از اوقات دیگر به شکل درستش نیست و انواع و اقسام بهره‌کشی و بی‌انصافی بر آن حاکم است.

ولی با وجود همه این تأثیرات سوء و اعوجاجهایی که در قلمروی کار پیش آمده، کماکان کار نیکوست و مسیحی باید به طرز درست در آن شرکت جوید. بعلاوه خدا در مسیح در کار نوسازی خلقت خود است، که این قلمروی کار را نیز در بر می‌گیرد. مسیحیان عاملان خدا در بسط و گسترش خلقت تازه او هستند تا نور و نمک باشند و با حالت و طرز برخورد درست مسیحی و با ایجاد اصلاح و تغییر محیط کار مطابق اصول کلام خدا و قانونمندیهای الهی، در جهت بازخرید و رهایی قلمروی کار برای مسیح عمل کنند.



فرهنگ معاصرو ایمان کتاب مقدسی



کشیش فریدون موحوف

است که بیش از پیش شاهد خرابی بنیادهای روحانی و اخلاقی جوامع هستیم.

اما لازم است از خود بپرسیم که چگونه به این نقطه رسیده‌ایم؟

شروع نگرش "طبیعت‌گرایانه" در اواسط قرن نوزده، دریچه‌های جدیدی را بر فرهنگ آن زمان باز کرد. نگرش طبیعت‌گرایانه که به طور شدیدی تحت‌تأثیر "داروینسم" قرار داشت، بر آن بود که جواب سؤالات اساسی بشر را در درون عالم مادی بیابد و به چیزی در ماورای این عالم، باور نداشته باشد. فرهنگ سنتی خسته از باورهای خدا-بنیاد، این شیوه نگرش را همچون خونی تازه به کالبد رنجور خود پذیرفت، غافل از اینکه همراه با آن چه سم مهلکی را به درون می‌کشد. نگرش طبیعت‌گرایانه، با تمرکزی که بر واقعیات داشت، چهره‌های کریه فقر، نژادپرستی، خشونت، تعصب، امراض، فساد، فحشا و غیره را چنان در معرض دید آورد که نور امید را در انسان خاموش کرد و او را نسبت به وجود خدایی نیکو بی‌ایمان ساخت. «اگر براستی خدایی نیکو وجود می‌داشت، چگونه می‌توانست در مقابل این همه بدبختی ساکت و آرام بماند؟!» در این راستا بود که بحثهای کلاسیک خداشناسی که از جانب الهیدانانی چون "آکویناس" و دیگران مطرح می‌شد، به کنار گذاشته شد. اصل بدیهی "علت و معلول" و طرحی که به شکل مشخص در خلقت مشاهده می‌شد، به کنار انداخته شد. انسان ادعای فضل داشت و در این راستا به شکل عمدی خود را به جهالت و حماقت سپرد، به دنیاگرایی، تکرگرایی و خصوصی‌انگاری.

چگونه می‌توانیم در فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم، تأثیرگذار باشیم؟ بگذارید قبل از هر چیز مشخص کنیم که منظور ما از فرهنگ چیست؟ هر جا دسته‌ای از مردم به صورت مشترک به باورهایی اعتقاد داشته باشند، این مجموعه باور آنها "فرهنگ" خوانده می‌شود. فرهنگ به شکلی مشهود خود را در رفتار، ساخته‌ها، موسیقی، هنر و دیگر حیطه‌های زندگی بشری نشان می‌دهد که آن را "تمدن" می‌نامند. فرهنگهای مختلف در خود اصولی دارند که این اصول به عنوان ابزار شناخت "درست" از "غلط" به کار گرفته می‌شود. از روی همین اصول است که افراد سیستم ارزشی خود را شکل می‌بخشند و سعی می‌کنند بر اساس این سیستم ارزشی زندگی نمایند.

از این رو اگر در پی آن هستیم تا بر رفتار انسانها تأثیر بگذاریم، کافی است که در مجموعه باورهای آنها تغییر به وجود آوریم. در قرن بیست و یکم، درست با درک و آگاهی از این حقیقت مهم است که ما را در معرض هجوم تفکرات مختلف قرار داده‌اند تا به واسطه اثرگذاری بر نحوه تفکر ما، باورها و سیستمهای ارزشی‌مان را تغییر دهند و از آن طریق بتوانند اعمال و رفتار ما را پیش‌بینی و کنترل نمایند.

فرهنگ دنیای امروز، مسیحیت و کلیسا را به شکلی بی‌سابقه آماج تیرهای زهرآگین خود قرار داده است. زمانی بود که مردم به شکل سنتی با مسیحیت و کلیسا برخوردی محترمانه داشتند. ولی این احترام، امروزه جای خود را به توهین و استهزا داده است. فیلمها و کتابهای امروز، پیوسته اعتبار عیسی و کتاب مقدس را زیر سؤال می‌برند و این در حالی

۱. دنیاگرایی^۱:

جهانبینی‌های مطرح با هم در رقابت هستند، لیکن هیچ کدام از آنها بر دیگری تسلط و حاکمیت ندارد. لیکن تکثرگرایی با خود نسبی‌گرایی را هم آورد و آن را به شکلی مطلق بر جامعه حاکم کرد. اینک تنها چیزی که می‌توانستیم از آن مطمئن باشیم، نسبی بودن انتخابهای اخلاقی بود و برای تشخیص درست و غلط دیگر نقطه ارجاع وجود نداشت. از این شد که دلیل و منطق هم در جامعه مرد.

۳. خصوصی‌انگاری^۳:

عامل سوم خصوصی‌انگاری بود که برای آنانی که اذهان مذهبگرا داشتند، همینقدر فضا باقی می‌گذاشت که جای تنفس داشته باشند. اگر قرار بود که سکان جامعه به دست دنیاگرایی و تکثرگرایی باشد، با آن تعداد کثیر جماعتی که روحانی‌گرا بودند، چه می‌شد کرد؟! با خصوصی‌انگاری امکان دیگری وجود می‌داشت که انسان روحانی‌گرا باشد، به شرطی که باورهای روحانی‌گرایانه خود را در حریم خصوصی خود نگاهدارد و آن را در صحنه عمومی مطرح نسازد. این امر راه را برای از بین رفتن معنا هموار ساخت. انسان دیگر در موجودیت خود معنایی نمی‌دید، هدفی برایش نبود؛ سؤالات اساسی او را جوابی نبود. از این شد که معنا نیز در جامعه مرد.

فرهنگ معاصر که اسیر سه مورد دنیاگرایی، تکثرگرایی، و

از سالهای ۱۹۶۰ به بعد، دنیاگرایی به شکلی بی‌سابقه بر سرعت خود افزود. بسیاری از آموخته‌های بشری، خود را از هرگونه مطلق‌گرایی اخلاقی و ارزشهای اخلاقی جدا ساختند. وضعیت حاکم امروز چنان نیست که بتوان نام فلسفه بخصوصی را بر آن قرار داد. آنچه حاکم است، بیشتر نوعی گرایش و مُد بر جامعه است. دنیاگرایی ابتدا از این داد که ایده‌ها، نهادها و تفاسیر مذهبی دیگر اهمیت اجتماعی خود را از دست داده‌اند. مردم از اندیشه داشتن یک جامعه دنیاگرا با حکومتی دنیاگرا به وجد آمدند، بی‌آنکه متوجه باشند که این دنیاگرایی آنها را از نظر ارزشها و فضایل اخلاقی در مقابل هر ایده و فکری بی‌دفاع خواهد گذاشت. دنیاگرایی با از میان برداشتن مفهوم خدا، اندیشه وجود حقیقت مطلق را هم از میان برداشت. قبل از سلطه دنیاگرایی، حقیقت مطلق به نوعی در سیستم تفکر جامعه قرار داشت و درست را از غلط مشخص می‌کرد. در حیطه اخلاقیات، همین حقیقت خدا نقطه ارجاع در تشخیص درست و غلط بود و همچون شاخصی رفتارهای اخلاقی جامعه را مشخص می‌کرد. دنیاگرایی با برداشتن خدا، این شاخص را از میان برداشت و شاخصی برای رفتارهای درست و غلط بر جای نگذاشت. بی‌شک عدم وجود این شاخص و نقطه ارجاع، دنیاگرایی را مجبور می‌ساخت که خود، نقطه ارجاع به وجود آورد و شاخص را برای رفتارهای اخلاقی انسان تعریف



خصوصی‌انگاری است، در خود نه شرم و حیا می‌شناسد، و نه دلیل و منطق، و نه می‌تواند به موجودیت انسانهایی که در آن زندگی می‌کنند، معنا و مفهوم ببخشد.

این امر خود را در جامعه به چه شکل نشان می‌دهد؟

در اینجاست که فلسفه پا به میدان می‌گذارد؛ اخلاق‌گرایان ضد اخلاق بر عرصه حاکم می‌شوند و چنان می‌شود که خود پلیس خویش می‌گردیم. حال دیگر عملگرایی (پراگماتیسم) بر همه چیز حکمرانی می‌کرد و به جایی رسیدیم که اینک در قرن بیست و یکم، از تمامی تعاریفی که ما را به عنوان انسان معرفی می‌کرد، دور افتاده‌ایم. این امر بر همه ابعاد زندگی ما اثر گذاشته است. همانند قایقی هستیم که در وسط اقیانوس به دست طوفانهای سهمگین جهانبینی‌های مختلف و متضاد با هم اسیریم و قطب‌نمایی هم نداریم که راه را به ما نشان دهد.

۲. تکثرگرایی^۲:

عامل بعدی ایده تکثرگرایی بود که خود را کاربردی و بالارزش نشان می‌داد و از بسیاری جهات همینطور هم بود. در تفکر تکثرگرایی،

۱ دنیاگرایی یا Secularism به شکل خلاصه بدین معناست که خدا و ارزش‌های دینی از عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه کنار گذاشته شده و جامعه توسط ارزش‌ها و قراردادهایی که بر اساس عقل یا توافق جمعی به آنها رسیده است، اداره می‌شود.

۲ تکثرگرایی یا Pluralism بدین معناست که باورهای دینی و نظام‌های مذهبی مختلف بر یکدیگر تفوق و برتری نداشته و نمی‌توانیم در مورد حقیقت داشتن یکی تأکید کنیم و جامعه باید به همه آنها برخوردی یکسان داشته و یکی را بر دیگری ارجح نداند.

۳ خصوصی‌انگاری یا Privatization یعنی تأکید بر حریم خصوصی زندگی اشخاص و نگاه داشتن باورهای مذهبی در قلمرو زندگی شخصی و عدم بیان آن در قلمرو اجتماعی.



را از زن صیغه‌ای فرض می‌کند و به آن بی‌مهری می‌نماید. جهانبینی‌های دیگر محترمند و به عنوان بخشی از تاریخ و فرهنگ دیگر ملت‌ها به حساب می‌آیند، حال آنکه جهانبینی مسیحی که ستون فقرات تاریخ و فرهنگ جهان غرب است، از این حرمت سهمی ندارد.

دنیاگرایی، فرهنگ جوامع غرب را به کلی در بر گرفته، و پیوسته از ارزشهایی صحبت می‌کند، که نمی‌توانند به هیچوجه ارزش باشند. زمانی هم که اعتراض می‌کنی، آن را در زیر لایهٔ شکر «پیشرفت» پنهان می‌کند که از ترس آنکه مبدا دشمن پیشرفت قلمداد شویم، زبان در کام خفه کنیم. بنیاد حملاتی که رسانه‌ها نسبت به ایمان مسیحی دارند، از تضادی ناشی می‌شود که در جهانبینی مسیحی نسبت به نسبی‌گرایی‌های دیگر جهانبینی‌ها هست و این رسانه‌ها منادی آنند.

با این همه، مشکل فرهنگ غرب کماکان باقی است. مهم نیست که چقدر افرادی چون ریچارد داوکینز خدا را تا به حد یک «وهم» پایین آورند. موجودی اخلاقی چون انسان می‌داند که زایندهٔ انرژی و زمان و تصادف نیست. وجدان او هر چقدر هم که مخدوش باشد، باز او را در مقابل آفریدگار اخلاقی‌اش جوابگو می‌داند. ما انسانها نمی‌توانیم خود را از خدا جدا کنیم، مگر اینکه او خود ما را دور اندازد. لیکن خدایی که در مسیحیت با او آشنا می‌شویم، نه فقط ما را دور نینداخته و نمی‌اندازد، بلکه در عیسی مسیح خود به میان ما آمده است. در عیسی، حقیقت نه فقط غیر قابل شناخت نیست، بلکه اینک می‌توان او را شناخت و با او در رابطه‌ای دو طرفه بود. این یعنی خبر خوش، این یعنی مرگ دنیاگرایی و تکثرگرایی! راه، حقیقت و حیات فقط عیسی است و بس (یوحنا ۱۴:۶). بنابراین، بیایید اندرز پولس به مسیحیان کلیسای قرن‌تس را همواره به خاطر بسپاریم که گفت: «پس، ای برادران عزیزم، ثابت و استوار بوده، همواره به تمام وجود به کار خداوند مشغول باشید، زیرا می‌دانید زحمت شما در خداوند بیهوده نیست» (۱ قرنتیان ۱۸:۵۸).

فرهنگ دنیاگرایی امروز تنها مسیحیت را دشمن اصلی خود می‌پندارد، چرا که فقط در مسیحیت است که انسان صرفاً با مفهومی از خدا آشنا نمی‌شود، بلکه با خود خدای حقیقی رابطه برقرار می‌کند. مسیحیت راست‌اندیش تفکری از جمله دیگر تفکرات نیست که صرفاً در گوشه‌ای از ذهن لانه کرده باشد. این تفکر انسان را چهره به چهره با خدا قرار می‌دهد و امکان شناخت درست را برای او از طریق رابطهٔ دوطرفه ایجاد می‌کند. در مذاهب دیگر، منجمله مذاهب شرق، خدا بیشتر از یک مفهوم ذهنی نیست، حال آنکه در مسیحیت راست‌اندیش خدایی که در رابطه با انسان است، برای انسان واقعی‌تر از خود او می‌گردد. پس جای تعجب ندارد که در سالهای اخیر شاهد تغییر جهت استادان این گرایش و حالت باشیم. جامعهٔ امروز مذاهب شرقی را تحت حمایت خود دارد و هرگونه انتقاد از آنها را تعصبگرایی و بی‌ملاحظگی فرهنگی قلمداد می‌کند. لیکن به هر کس و هر چیز اجازه می‌دهد که ایمان مسیحی را در معرض تیرهای مهلک خود قرار دهد. در دنیای امروز به نظر می‌رسد تنها مسیحیت است که هرگونه حمله به هر جنبه از آن از نظر جامعه ایرادی ندارد!

رهبری بسیاری از این حملات سهمگین به دست وسایل ارتباط جمعی غرب است که خود به تنهایی بزرگترین قاتل هرگونه اصول مطلق در جهانبینی مبتنی بر کتاب مقدس است؛ آن جهانبینی که اگر نباشد، موجودیت هیچ‌یک از کشورهای غربی هم قابل توجیه نیست. متأسفانه وخامت امر تا بدان جاست که در برخی از کشورهای اسلامی، انداختن گردنبند صلیب به گردن همچون مد تلقی می‌گردد و طرفداران بسیار دارد، ولی در انگلستان، معلمین مدارس باید گردنبند صلیب خود را در زیر لباسشان پنهان کنند! و یا در ایام کریسمس در کنار خیابانهای تهران درخت کاج به آزادی فروخته می‌شود، اما در انگلستان، پیش از تزئین درخت کاج در مراکز عمومی، باید مواظب بود که با این کار، به عقاید کسی بی‌احترامی نشود! دنیای غرب تمامی جهانبینی‌ها را فرزندان زن عقدی می‌داند و محترم می‌شمارد، لیکن جهانبینی مبتنی بر کتاب مقدس



درس‌هایی از کتاب امثال سلیمان برای

مشاورهٔ شبانی

این کتاب فقط جنبهٔ توصیفی (descriptive) ندارد، بلکه راهکارهایی را نیز که با انجامشان به سر منزل مقصود می‌رسیم، به ما نشان می‌دهد و ملاک‌هایی برای رفتار اخلاقی درست در اختیار ما می‌گذارد، و بدین‌گونه واجد جنبه‌های هنجاری (normative) نیز هست. در واقع این کتاب از چشم‌اندازی الهی که مبتنی بر مکاشفهٔ خداست به تفکر در مورد رفتارهای انسان می‌پردازد و سعی می‌کند نتایج و عواقب آن را تبیین کند و آنچه را که برای سعادت و بهروزی انسان لازم است، به او بنمایاند. اما علاوه بر تمامی جنبه‌های فوق، این کتاب همچنین می‌تواند به عنوان منبعی غنی و الهام‌بخش برای مشاورهٔ مسیحی مورد استفاده قرار گیرد، و شبانان و خادمان و مشاوران مسیحی می‌توانند با درک غنایی که در این کتاب هست، از آن در مشاوره دادن به ایمانداران و راهنمایی آنها استفاده کنند. بدیهی است که خواننده نباید در پی آن باشد تا این کتاب را به عنوان يك کتاب دستورالعمل مشاوره مطالعه کند، اما آیات مختلف این کتاب چشم‌اندازهایی در مورد زندگی و اهداف آن و ضرورت در پیش گرفتن يك زندگی مسئولانه در اختیار ما می‌گذارد و به خدمت مشاوره‌ای ما عمق و غنای جدیدی می‌بخشد. اجازه بدهید در این مورد کمی بیشتر توضیح دهیم:

اگر یکی از اهداف مشاوره این باشد که انسانها را برانگیزاند تا در مورد نتایج و عواقب رفتار خود تفکر کنند و بعد دست به انتخاب بزنند، کتاب امثال کتابی‌ست که در آن آیات بسیاری در مورد لزوم تفکر در رفتار و

کشیش روبرت آسریان

سردبیر

کتاب امثال سلیمان گنجینه‌ای است غنی از نکات اخلاقی، تعلیمی و روحانی بسیار، و به عنوان یکی از نمونه‌های زیبایی ادبیات حکمتی می‌تواند راهنمای مفیدی برای زندگی عملی مسیحیان باشد. در مورد ویژگی‌های گوناگون کتاب امثال بسیار می‌توان سخن گفت، اما در این گفتار کوتاه می‌خواهیم نگاهی اجمالی به یکی دیگر از کارکردهای خاصی که کتاب امثال می‌تواند داشته باشد، ببندازیم.

کتاب امثال را می‌توان منبعی غنی برای مشاورهٔ مسیحی دانست و شبانان و مشاوران مسیحی می‌توانند برای مشورت دادن به اشخاص، از حکمت عمیقی که در این کتاب نهفته سود جویند و بر اساس آن، رهنمودهای عملی و کاربردی بسیاری به ایمانداران بدهند. به علاوه، مطالعهٔ این کتاب می‌تواند درکی عمیق‌تر از طبیعت انسان و ضعفها و نکات تاریک و روشن آن به خادمان مسیحی بدهد. کتاب امثال نگاهی نافذ به سرشت انسان دارد و در چارچوب يك جهان‌بینی الهی، رهنمودهایی اخلاقی و عملی برای داشتن يك زندگی موفق و سعادتمندانه در اختیار ما می‌گذارد. این کتاب نگاهی واقع‌بینانه به انسان دارد و ما را با ابعادی از وجودمان آشنا می‌سازد که گاهی برای خودمان نیز غریب می‌نماید، اما پس از اندکی تفکر و تعمق، به صحت ارزیابی آن پی می‌بریم. با این حال،

می‌تواند اعماق وجود او را بکاود و وضعیت واقعی‌اش را به او نشان داده، راهنمای مطمئنی در ارزیابی رفتارهایش باشد. بنابراین، در کنار نظامی که در جهان بیرون قابل مشاهده است و رخدادهایی که حقایق بسیاری را می‌توانند به انسان بیاموزند، و نیز در کنار احکام الهی و حقایق مکاشفه شده از سوی خدا (۲۳:۱-۲۳:۳؛ ۶:۲)، انسان از منابع درونی‌ای برخوردار است که به واسطه آنها می‌تواند خود را بکاود و ارزیابی کند. این منابع درونی همچنین عقلانیت لازم برای حل مشکلات و در پیش گرفتن طریق درست در زندگی را در اختیار او می‌گذارند.

در کل امثال کتابی‌ست که انسان را به خودشناسی و ارزیابی افکار و انگیزه‌هایش فرا می‌خواند و از او می‌خواهد تا پیوسته در اعمال و رفتار خود و نتایج حاصله از آن تفکر نماید. اما در تحقق این امر، ترس خدا یعنی در نظر گرفتن خدا در همه شرایط و درک جدی حضور او در هستی ما و در کل کائنات، عاملی‌ست که این خودآگاهی و ارزیابی را معنا دار کرده، به آن عمق تازه‌ای می‌بخشد (۳:۱۵؛ ۲۴:۱۱ و ۱۲). درک حضور دائمی خدا موجب می‌شود تا پیوسته مراقب افکار و اعمال خود باشیم. این ترس از خدا را کتاب امثال سرآغاز دانش می‌داند (۷:۱) که انسان را به حیات رهنمون می‌شود (۲۳:۱۹) و چشمه حیات است (۲۷:۱۴).

در سطور فوق اشاره کردیم که کتاب امثال از انسان دعوت می‌کند تا در مورد انگیزه‌ها و اعمال خود تفکر کند و نشان می‌دهد که شخص

بررسی عواقب آن وجود دارد. در واقع از نظر کتاب امثال، شخص حکیم کسی‌ست که با تفکر در مورد رفتار و عملکرد خود، قدمهای خویش را می‌سنجد و راههای خود را درک می‌کند (۸:۱۴ و ۱۵)، در حالی که شخص احمق و نادان، فاقد تمامی این ویژگیهاست. یکی از اهداف عمده این کتاب آن است که انسانها را تشویق کند تا بدانند که خدایی هست که حاضر و ناظر بر اعمال آنهاست و آنها را می‌سنجد و سزا می‌دهد (۱۲:۲۴)، و اینکه خدا انگیزه‌ها و نیت پنهان انسانها را می‌بیند (۲:۱۶؛ ۳:۱۷)، بنابراین آنها باید مواظب رفتار و انگیزه‌های خود باشند. سپس سعی می‌کند نشان دهد که نظم اخلاقی بر جهان حاکم است که اگر آن را درست درک کرده، بر اساس آن رفتار کنیم، در این جهان بهروز و سعادت‌مند خواهیم بود، و در غیر این صورت، سیه‌روزی و ناکامی در انتظارمان خواهد بود. البته در مورد اینکه در صورت در پیش گرفتن یکی از این دو روش سرنوشت ما در جهان دیگر چه خواهد شد، کتاب امثال به صراحت سخن نمی‌گوید، اما در مورد نتایج روشی که در این جهان برمی‌گزینیم، به صراحت هشدار می‌دهد.

کتاب امثال به ما اندرز می‌دهد که «ساده‌لوحی خود را ترک کنی و خواهی‌زیست و در طریق فهم گام برداری» (۶:۹) و شخص عاقل کسی‌ست که با دانش عمل کرده (۶:۱۳)، راههای خود را درک می‌کند. امثال، حکمت و دانایی را امری اکتسابی می‌داند (۵:۸) که نتیجه نگریستن در نظم هستی و توجه به حقایق است که خدا در کلام خود به



عاقل کسی است که قدمهای خود را می‌سنجد (۱۵:۱۴). با این حال این احتمال را هم در نظر می‌گیرد که بسیاری اوقات، حتی در صورت خودکاو و ارزیابی طریقه‌های خود، ممکن است انسان دچار خودفریبی شده، نتواند ارزیابی درستی از وضعیت خود داشته باشد و حتی ممکن است در مورد حقایقی که به شخص خودش مربوط می‌شوند، چشمان خود را ببندد. این نگرش واقع‌بینانه امثال، ریشه در درک آن از طبیعت سقوط کرده انسان و اثرات مخرب گناه بر همه ابعاد وجودی انسان دارد. امثال خاطرنشان می‌کند که ممکن است همه راههای انسان در نظر خودش راست باشد اما خداست که دلها را می‌آزماید و می‌تواند ناراستی وی را به او نشان دهد (۲:۲۱). شاید راهی در برابر انسان باشد که به نظر راست آید اما عاقبت به مرگ انجامد (۲۵:۱۶) و در مواردی که انسان قادر به دیدن طریقه‌ها و وضعیت واقعی خودش نیست، خداست که می‌تواند او را متوجه شرایط واقعی‌اش گرداند.

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از اهداف مشاوره، مواجه ساختن فرد با

انسان مکشوف کرده است (۲۰:۱؛ ۶:۶-۸). اما یکی از منابع کسب این درک و فهم و بصیرت، که انسان به واسطه آن می‌تواند خود را بشناسد و اعمال خود را سامان دهد، عقلانیتی است که در درون انسان نهفته، و انسان باید آن را کشف کند و به کار گیرد: «مشورت همچون آبی است عمیق در دل انسان، مردی فهمی خواهد که آن را بیرون کشد» (۵:۲۰). بینشی که در این آیه وجود دارد، بی شبهات به روش مراجع محوری راجرز نیست. در نظام روان‌درمانی کارل راجرز این دیدگاه مطرح می‌شود که انسانها در درون خود دارای ظرفیت و عقلانیت و قابلیت‌های لازم برای حل مشکلات خویشند و این وظیفه مشاور است که به آنان کمک کند تا این منابع و قابلیت‌ها را کشف کرده، در جهت حل مشکلات خود به کار گیرند. بنا بر این آیه شخص فهمی کسی است که مشورت یا راه‌حلهایی را که در عمق دلش وجود دارد، همچون آبی عمیق که در دل چاهی قرار دارد، بیرون می‌کشد و از آن استفاده می‌کند. در امثال ۲۷:۲۰ نیز می‌خوانیم: «روح آدمی چراغ خداوند است که اعماق وجود او را می‌کاود». در این آیه روحی که خدا در درون انسان نهاده است به چراغی تشبیه شده که

نتایج رفتارهایش است تا فرد از انجام آنچه به او آسیب می‌زند، اجتناب ورزد. کتاب امثال به شکل‌های مختلف و با استفاده از تمثیل، استعاره، تضاد و اغراق، و در قالب مثل‌های کوتاه خواننده را متوجه خطراتی می‌سازد که انتخاب‌های گوناگون می‌توانند برای او رقم بزنند. برای مثال، آیات بسیاری در مورد زنا و روابط نامشروع و عواقب هولناک آن بر زندگی انسان در این کتاب وجود دارد (نگاه کنید به ۲۵:۲-۱۵؛ ۲۴:۶-۳۵) و نتایج مخرب و جبران‌ناپذیر این عمل به گونه‌ای روشن و تأثیرگذار بیان می‌شود. آیات بسیاری نیز به موضوع خشم و عدم کنترل آن (به عنوان مثال، رجوع کنید به ۱۶:۱۲؛ ۲۹:۱۴؛ ۱۱:۱۹)، کاهلی و عواقب آن (۱۵:۱۹ و ۲۴:۳۰-۳۴)، مستی و میخوارگی (۲۰:۲۳؛ ۱:۲۰) و دیگر ضعف‌ها و گناهان و ردایل اخلاقی اختصاص داده شده است.

نکته جالب دیگری که در کتاب امثال وجود دارد این است که اگرچه بر اساس جهان‌بینی الهی، این کتاب حسن و قبح ذاتی برای اعمال اخلاقی قائل است اما در بسیاری از موارد اعمال انسان و نتایج آن بگونه‌ای مطرح می‌شوند که حتی در صورت عدم باور به جهان‌بینی الهی و صرفاً با نگرین به جهان خلقت و رخدادهای آن می‌توان به نتایج روشنی رسید. به عبارت دیگر کتاب امثال بر اساس الهیات خلقت و مکاشفه عمومی، وجود یک نظم اخلاقی جهان‌شمول را در جهان مفروض می‌گیرد و با در نظر گرفتن سود و زیانی که رفتارهای مختلف انسانی می‌تواند داشته باشد، از انسان دعوت می‌کند که به قانونمندی‌های حاکم بر جهان احترام بگذارد تا به سلامت به سر منزل مقصود برسد.

در کتاب امثال همچنین آیات بسیاری به موضوع زبان و اهمیت و نتایج به کارگیری نادرست آن اختصاص یافته است. زبان و گفتار ارج و منزلتی والا در کتاب مقدس دارد و کتاب امثال نیز بر نقش مهم زبان در زندگی اجتماعی و روحانی تأکید می‌کند. در واقع از دیدگاه امثال یکی از ملاک‌های تمایز انسان حکیم و عاقل از انسان جاهل و نادان نحوه سخن گفتن و حتی سکوت آنان است، آنگاه که سکوت و کم‌گویی یا گزیده‌گویی نشان‌دهنده حکمت و عقلانیت انسان‌هاست (برای مثال نگاه کنید به ۱۰:۱۴؛ ۲۳:۱۴؛ ۲۸:۱۵). از نظر کتاب امثال، «مرگ و زندگی در قدرت زبان است» (۲۱:۱۸) و «آن که مراقب زبان خویش است، مراقب جان خویش است» (۳:۱۳).

کتاب امثال در مورد تربیت فرزندان نیز نکات مهمی را بیان می‌کند و در مجموع، تربیتی سختگیرانه را در مورد کودکان پیشنهاد می‌کند و در پیش گرفتن چنین رویه‌ای را برای آینده‌ی فرزند حیاتی می‌داند (۲۹:۱۵-۱۷). اگرچه برخی آیات امثال در مورد تربیت فرزندان ممکن است برای ما سختگیرانه به نظر برسند (البته در مورد تربیت فرزند باید دیگر قسمتهای کتاب مقدس را نیز مد نظر قرار داد)، اما با توجه به خوشنهایی که در سالیان اخیر در بین کودکان و نوجوانان جوامع غربی دیده می‌شود، یعنی در جوامعی که بر روی تساهل و آسان‌گیری در مورد تربیت کودکان تأکید می‌شود، روانشناسان و جامعه‌شناسان را به این نتیجه رسانده

است که فقدان انضباط و تنبیه جدی در تربیت کودکان در سنینی که در شکل‌گیری شخصیت انسان بسیار اهمیت دارند باعث می‌شود تا عواملی چون خویشتنداری و ارزش‌های اخلاقی در آنها تثبیت نگردد. حوادثی چون تیراندازی در مدارس آمریکا، ازدیاد جرم و جنایت در نوجوانان، و بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری و اجتماعی معاصر تا حدی نتیجه‌ی در پیش گرفتن تربیتی آسان‌گیرانه است که هیچ‌گونه سختگیری و انضباط و تنبیه را در تربیت کودکان جایز نمی‌داند.

کتاب امثال همچنین در مورد اهمیت خویشتنداری و اینکه انسان باید بتواند بر شخصیت و رفتارهای خود تسلط داشته باشد، تأکید می‌کند. از نظر امثال، «شخص دیرخشم از دلاور بهتر است، و آن که بر نفس خود مسلط باشد از فاتح شهر برتر» (۳۲:۱۶) و نیز «آن کس که بر نفس خود مسلط نباشد شهری بی حصار را ماند که بدان رخنه کرده باشند» (۲۸:۲۵). آیه اخیر از تمثیلی تکان‌دهنده برای نشان دادن اهمیت کنترل نفس و تسلط بر خویشتن استفاده می‌کند: همان‌گونه که شهری که حصار ندارد نیروهای مختلف می‌توانند وارد آن شوند و آن را تحت کنترل خود درآورند، انسانی نیز که بر خویشتن تسلط ندارد، شاهد این است که حوادث و انسان‌ها و عوامل گوناگون چنان او را بهیم می‌ریزند که نمی‌تواند رفتار خود را مدیریت کند و پیوسته از این سو به آن سو کشیده می‌شود. در مبحث سلامت روان در روانشناسی معاصر نیز یکی از ملاک‌های سلامت روان، توانایی اشخاص در کنترل رفتار و احساساتشان است.



در مجموع کتاب امثال گنجینه‌ای غنی از رهنمودهای عملی در اختیار خادمان و شبانان و مشاوران مسیحی قرار می‌دهد که با استفاده از آن می‌توانند خدمت مشاوره‌ای خود را غنی‌تر سازند و بینش خود را در مورد انسان و پیچیدگی‌های روان آدمی گسترش دهند. این کتاب همچنین منبعی برای تفکر در مورد سؤالات بنیادینی است که انسان‌ها با آنها روبه‌رو می‌شوند، و ما را با حکمت نابی که از کوره‌ی قرن‌ها تجربه‌ی عملی سرافراز بیرون آمده است، آشنا می‌سازد. مطالعه کتاب امثال می‌تواند خدمت مشاوره‌ای خادمان مسیحی را مؤثرتر و کارآمدتر گرداند و همواره یکی از منابع الهام‌بخش برای مشاوران مسیحی در مواجهه با مراجعان مختلف باشد.

از سوی دیگر تشویق ایمانداران به مطالعه مرتب این کتاب و تفکر و تعمق پیوسته در مورد آن می‌تواند به آنان در بسیاری از عرصه‌های زندگی مدد رساند و آشنایی با حکمت عملی این کتاب و بینش عمیق آن در مورد زندگی می‌تواند راهنمایی مفید برای آنان باشد. به عنوان رهنمودی عملی می‌توان این برنامه عملی را برای مطالعه کتاب امثال اجرا کرد: کتاب امثال شامل ۳۱ باب است و یک ایماندار می‌تواند روزی یک باب از این کتاب را مطالعه کند و در مورد آن به تفکر و تعمق بپردازد. بدین‌سان در مدت یک ماه مطالعه این کتاب به پایان می‌رسد و یک ماه مطالعه این کتاب همراه با تفکر و تعمق و دعا می‌تواند تغییرات بسیاری در تفکر و شخصیت یک ایماندار به وجود آورد.



مذهب سَمی

کشیش سارو خاچیکی

عضو هیات علمی دانشکده الهیات پارس

کتاب امثال سلیمان از سه دسته انسان سخن به میان می‌آورد: انسان حکیم، انسان احمق و انسان شریر. درباره انسان شریر در مزمور ۵۸ چنین می‌خوانیم: «آنان را زهری است چون زهر مار...» (آیه ۴). در مقابل چنین افراد زهردار و سمی چه رفتار و واکنشی باید از خود نشان دهیم؟

کلام خدا نشان می‌دهد که باید از این دست افراد که دائم نیش می‌زنند، دوری کرد. پولس به تیموتائوس می‌گوید از اشخاصی که فقط ظاهر روحانی دارند، بپرهیزد. او حتی به طور علنی نامهای این اشخاص را نیز ذکر می‌کند: «...هیمنائوس و فیلیتوس از همین دسته‌اند...» (۲ تیموتائوس ۲: ۱۷). خود عیسی نیز با این گونه اشخاص برخوردی سخت داشت. اشخاص سمی در زندگی او فریسیان و صدوقیان و هیرودیان بودند. با نگاهی به متی باب ۲۳ می‌بینیم چگونه عیسی ذات این اشخاص را آشکار می‌سازد. عیسی آنان را ریاکار، افعی‌زاده، گورهای سفیدکاری شده و مار می‌نامد و به شاگردان هشدار می‌دهد که از "خمیرمایه" چنین کسان برحذر باشند (ن.ک. به مرقس ۸: ۱۵ و لوقا ۱۲: ۱). اما منظور عیسی از "خمیرمایه فریسیان" چه بود؟ او می‌خواست بگوید که وجود اشخاص فریسی‌صفت، مانند خمیرمایه زندگی را مسموم می‌کند.

باید اذعان کرد که امروز هم در میان ما ایمانداران، خصایل فریسی‌گونه وجود دارد. متأسفانه، گاهی ما نیز "فریسی‌وار" عمل می‌کنیم. در این نوشتار به اختصار به ده رفتار مسموم‌کننده اشاره خواهیم کرد. بعد به برخی از دلایل سمی شدن افراد نگاهی گذرا خواهیم افکند و در آخر، به طور اجمالی، بعضی از راههای اجتناب از این گونه رفتارها را بررسی خواهیم کرد:

۱- شریعت گرایی یا قانون پرستی

اشخاص ستمی معمولاً قوانین و ضوابط را بر روابط با مردم ترجیح می‌دهند. در بسیاری از خانواده‌ها ضوابط جای روابط را گرفته است. البته هیچ شکی نیست که حفظ ضوابط و قوانین و شریعت لازم است، اما باید هوشیار باشیم که در ارتباط با دیگران، تنها آنها را ملاک قرار ندهیم. تنها قانون خوب و مهم این است: «همیشه حقیقت را با محبت بیان کنید» (ن.ک. افسسیان ۱۵:۴). هرچه روابط بهتر شود، کمتر به قوانین نیاز خواهد بود. چون روابط خوب اعتماد ایجاد می‌کند. چگونه می‌توان اشخاص شریعت پرست را شناخت؟ اشخاص شریعت پرست معمولاً بسیار ایرادگیر، بهانه‌جو و زودرنج هستند. آنها برای خود قوانین و معیارهایی دارند و اگر کسی در معیارشان جا نگیرد، از او عصبانی می‌شوند: «اما فریسی چون دید که عیسی دستهایش را پیش از غذا نشست، تعجب کرد» (لوقا ۱۱:۳۸). رفتار عیسی همیشه فریسیان را متعجب و شگفت زده می‌کرد و آنها را برآشفته می‌ساخت، چون آنچه می‌کرد، با ملاک عمل آنان سازگار نبود. عیسایی که آمده بود تا شریعت را کامل کند، مرا می‌دید که داشت: «محبت (روابط)، نه قوانین خشک شرعی (ضوابط)»!

۲- ریاکاری

به بیانی ساده، ریاکار کسی است که به آنچه ادعا می‌کند باور دارد، عمل نمی‌کند. او دیگران را به رعایت و حفظ تمامی قوانین و شریع و ضوابط ترغیب می‌کند، اما خود بدانها عمل نمی‌کند. واژه یونانی‌ای که در عهدجدید برای ریاکار به کار رفته، همان واژه‌ای است که به هنرپیشگان اطلاق می‌شد. در آن زمان هنرپیشگان بنا بر نقشی که ایفا می‌کردند، نقابهای گوناگون به چهره می‌زدند. ریاکاران نیز برای هرکس، یک نوع نقاب می‌زدند: برای همسر، یک نقاب؛ برای دوست، نقابی دیگر؛ در کلیسا، نقابی روحانی؛ در بیرون از کلیسا، ... برای همین، عیسی درباره فریسیان به شاگردانش هشدار داد و فرمود: «آنچه به شما می‌گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید؛ اما همچون آنان عمل نکنید! زیرا آنچه تعلیم می‌دهند، خود به‌جا نمی‌آورند» (متی ۲۳:۳).

۳- ایجاد احساس تقصیر در دیگران

افراد ستمی در ایجاد احساس تقصیر در دیگران و شرمندگی کردن آنان، تبحر بسیار دارند! «بارهای توان‌فرسا را می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند، اما خود حاضر نیستند برای حرکت دادن آن حتی انگشتی تکان دهند» (متی ۲۳:۴). به علاوه، افراد ستمی معمولاً دیگران را عامل بدبختیهای خود می‌دانند، و به همین خاطر مرتب آنها را سرزنش می‌کنند. اما در واقع، هرکس خودش مسئول خوشبختی یا بدبختی خودش است.

۴- ایرادگیری

آدم ستمی دائم از دیگران و بخصوص از سخنان آنها، ایراد می‌گیرد و آنها را محکوم می‌کند. بارها در انجیل می‌خوانیم که فریسیان از سخنان عیسی ایراد می‌گرفتند: «سپس فریسیان بیرون رفتند و شور کردند تا ببینند چگونه می‌توانند او را با سخنان خودش به دام اندازند» (متی ۲۲:۱۵). این گونه اشخاص بدون توجه به انگیزه دیگران، آنها را به خاطر گفته‌هایشان محکوم می‌کنند، و به قول معروف "ملالغتی" عمل می‌کنند.

عیسی به فریسیان می‌گوید که آنها معنی کلام خدا را نمی‌دانند و آن را نادرست تفسیر می‌کنند. اشخاص ستمی همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند، اهل شعار دادن هستند، کلی‌گویی می‌کنند و از فیض و رحمت محروم‌اند. عیسی خطاب به فریسیان از این ضرب‌المثل عبری که جنبه‌ای مبالغه‌آمیز دارد، استفاده می‌کند و می‌گوید: «ای راهنمایان کورا! شما پشه را صافی می‌کنید، اما شتر را فرو می‌بلعید!» (متی ۲۳:۲۴). عیسی با طنز نهفته در این ضرب‌المثل، در واقع می‌خواهد آنها را متوجه حقیقتی درباره شیوه رفتار و عملکردشان سازد.

۵- زیر سؤال بردن انگیزه اشخاص

اشخاص ستمی دوست دارند انگیزه دیگران را مورد سؤال قرار دهند. اما در واقع، در اکثر مواقع انسان خودش هم نمی‌داند به چه انگیزه‌ای کاری را انجام می‌دهد، چه برسد به اینکه دیگران بخواهند درباره انگیزه او قضاوت کنند! عیسی انسانی کامل بود، اما فریسیان او را به داشتن انگیزه غلط متهم می‌کردند: «او دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌راند.» مردم وقتی نتوانند کارهای خوب یا موفقیت کسی را انکار کنند، بر انگیزه وی حمله می‌کنند.

۶- رفاقت با افراد خاص

اگر با کسی دوستی کنی که دوست این دسته از اشخاص نباشد، آنان تو را محکوم می‌کنند. یکی از دلایل فریسیان برای محکوم کردن عیسی، معاشرت او با گناهکاران بود: «اما فریسیان و علمای دین همه‌هم‌کنان می‌گفتند: "این مرد گناهکاران را می‌پذیرد و با آنان همسفره می‌شود"» (لوقا ۱۵:۲). فریسیان عیسی را متهم می‌کردند که مشروب‌خوار و شکمبار و رفیق گناهکاران است.

۷- تمسخر دیگران

فریسیان در پای صلیب عیسی ایستادند و او را مسخره کردند. ریشخند کردن، یکی دیگر از خصلتهای انسانهای ستمی است. چنین اشخاص شما را، چه در حضور و چه در غیابتان مسخره خواهند کرد. «آن که همسایه خویش را خوار می‌سازد، کم‌عقل است» (امثال ۱۲:۱). انسان حقیر، دیگران را حقیر می‌شمارد و انسان بزرگوار، به دیگران احساس بزرگی می‌دهد. انسان بزرگوار دیگران را از محبت و فیض خدا برخوردار می‌سازد.

۸- چاپلوسی

فرد ستمی به منظور رسیدن به منافع شخصی خود از دیگران تعریف و تمجید می‌کنند. «زبان دروغگو از قربانیان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس ویرانی به بار می‌آورد» (امثال ۲۶:۲۸). سخن چاپلوسانه ابتدا به مذاق کسی که آن را می‌شنود، خوشایند می‌آید، اما در نهایت، مثل سم او را از پا در خواهد آورد. چاپلوسی خطرناک است چون شخص ساده‌لوح را فریب می‌دهد.

۹- ارباب و فشار

عوض آن باید بپردازید. معمولاً بهایی که می‌پردازیم، کاستن از وقتی است که باید صرف خانواده، کلیسا، خدمت خدا، ورزش، سلامت روح و روان و غیره کرد.

۳- روحیه تلخ و کینه

برخی در اثر دردهای زندگی، روحیه‌ای تلخ خصوصاً نسبت به خدا پیدا می‌کنند. ما خوانده شده‌ایم در زمانهایی که از رنج و سختی عبور می‌کنیم، به جای تلخی، به خدا توکل کنیم و فیض و یاری او را بطلبیم. برخی از ما، ممکن است به خاطر دردهای مزمن ۳۰ ساله، تلخکام شده باشیم. «مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشه تلخی نمو نکند، مبدا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند» (عبرانیان ۱۲:۱۵). گاهی در میان خانواده‌ها کینه مزمن چندین ساله مشاهده می‌شود، کینه‌ای که بر همه افراد خانواده به نحوی تأثیر گذاشته است. متأسفانه اشخاص کینه‌ای هرجا می‌روند، زهر خود را می‌ریزند و اطرافیان را نیز مسموم می‌کنند. شخص رنجیده، دیگران را نیز می‌رنجاند و رنجش و ناراحتی خود را به آنها نیز منتقل می‌کند. بیایید به کمک روح القدس، با بخشودن یکدیگر، خویشتن را از کینه‌ها آزاد کنیم.

با آسانی که به طور دائم در زندگی ما سم می‌پاشند، چه باید بکنیم؟

ببینیم عیسی با فریسیان چه کرد، و ما نیز همان را پیشه کنیم:

۱- خود را مقصر ندان و احساس گناه نکن

شخص ستمی می‌کوشد در تو احساس تقصیر ایجاد کند، ولی تو نباید زیر بار بروی. «اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می‌شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید» (رومان ۱۲:۱۸). پولس در این آیه می‌گوید تا آنجا که ممکن است با مردم در صلح و صفا به‌سر برید. چرا؟ چون با برخی هر چقدر هم که تلاش می‌کنیم، نمی‌شود در صلح و صفا زندگی کرد. پس در این گونه موارد نادر، باید از آنان فاصله بگیریم. خوب است این سه چیز را در واکنش خود نسبت به اشخاص ستمی به خاطر بسپاری:

۱. من این رفتار ستمی را در آن شخص به وجود نیاورده‌ام؛ او خودش مسئول رفتارش است.

۲. من نمی‌توانم رفتار بد دیگری را کنترل کنم؛ تقصیر من نیست.

۳. من نمی‌توانم کسی را عوض کنم؛ هرکس خودش باید بخواند تا عوض شود.

مردم وقتی عوض می‌شوند که دردشان از درد عوض شدن بیشتر شود. متأسفانه اشخاص ستمی تحمل دردشان زیاد است، در نتیجه زود عوض نمی‌شوند!

۲- رابطه خود را با او قطع کن و او را به دست خدا بسپار

منظور قطع رابطه با همسر که با او پیمان همیشگی بسته‌ای، نیست. بلکه منظور کسی است که در قبالتش تعهد و مسئولیت خاص و مشخصی ندارد. ببینیم عیسی با فریسیان ستمی چه کرد. «فریسیان بیرون رفتند

اشخاص ستمی دوست دارند دیگران را تحت فشار بگذارند و کوچک بشمرند. اگر در رفاقت با کسی احساس می‌کنی باید به طور دائم از خود دفاع کنی، بدان که او احتمالاً آدمی ستمی است. فریسیان همواره به دنبال عیسی بودند تا او را تحت فشار قرار داده، به دامش اندازند. «آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد عیسی آمدند تا او را بیازمایند» (متی ۱۶:۱).

۱۰- غیبت

متأسفانه همه ما تا حدی یا غیبت می‌کنیم و یا به غیبت گوش می‌دهیم و از آن لذت می‌بریم! «آن که شایعه‌پراکنی کند، نادان است» (امثال ۱۰:۱۸).

برخی از علل ستمی شدن افراد

حال ببینیم چه عواملی منجر به ستمی شدن افراد می‌گردد. در واقع، هر یک از ما ممکن است به شخصی ستمی تبدیل شویم. عیسی از شاگردان خواست تا از خمیرمایه فریسیان برحذر باشند. ما باید مواظب این سم چه در خودمان و چه در دیگران باشیم. سه عامل مهمی که انسان را ستمی می‌کند، عبارتند از:

۱- حسادت

حسادت انسان را مثل خوره می‌خورد. آدم ستمی هرگاه بشنود کسی در کارش موفق شده، به او رشک می‌برد. می‌دانید چه چیز عیسی را به صلیب کشید؟ حسادت کاهنان! «... سران کاهنان عیسی را از سر رشک به او (پلاطس) تسلیم کرده‌اند» (مرقس ۱۵:۱۰). فریسیان نمی‌توانستند شهرت و محبوبیت عیسی را تحمل کنند. من و شما چطور؟ آیا ما می‌توانیم موفقیت دیگران را ببینیم و به آنان حسادت نکنیم؟

۲- پول

پول اگر به طور درست مورد استفاده قرار نگیرد، می‌تواند بیش از هر چیز دیگری انسان را ستمی کند. پول روابط زناشویی را به هم می‌زند. پول لاتاری بسیاری را بدبخت کرده است. عیسی گفت ارزش زندگی انسان به زیادتی اموالش نیست. هنگامی که فریسیان این را شنیدند، عیسی را ریشخند کردند. «فریسیان پولدوست با شنیدن این سخنان، عیسی را به ریشخند گرفتند» (لوقا ۱۶:۱۴). خدا از ما می‌خواهد که مردم را دوست بداریم و از پول به عنوان یک وسیله استفاده کنیم. اما آدمهای ستمی برعکس این را انجام می‌دهند: آنها پول را دوست دارند و برای رسیدن به مقاصد خود از مردم استفاده می‌کنند. چنانچه مواظب نباشیم، حسادت و پول می‌تواند ما را ستمی و روابطمان را نیز خراب کند. هنگامی که پول بیشتری به شما پیشنهاد می‌شود، باید در نظر بگیرید که چه بهایی در

و با هم مشورت کردند که چگونه او را بکشند. چون عیسی از این امر آگاه شد، آن مکان را ترک گفت» (متی ۱۴:۱۵).

اگر دسته یا کلیسایی را شبانی می‌کنی و می‌بینی برخی از اعضا که مدت‌ها خدمتشان کرده‌ای و در مشکلات آنها همراهشان بوده‌ای، حال به کلیسای دیگری می‌روند، خود را به خاطر این کار آنان سرزنش نکن و تلخ مشو. به خدا اعتماد کن. آیا کسی در زندگی‌ات هست که باید بگذاری برود؟ لازم نیست ثابت کنی که تو خوبی. لازم نیست در پی راضی کردن او باشی. اشخاص ستمی می‌کشند تقصیر را به گردن تو بیندازند که تو باعث لغزششان شده‌ای. شاید از میان کسانی که از کلیسا رفته‌اند، برخی ادعا دارند که از سخنان تو لغزش خورده‌اند. وقتی شاگردان به عیسی گفتند که مردم از سخنان او لغزش می‌خورند، عیسی چه پاسخ داد؟ «آنگاه شاگردان نزدش آمدند و گفتند: "آیا می‌دانی که این سخن تو فریسیان را ناپسند آمده است؟" عیسی پاسخ داد: "... آنها را به حال خود واگذارید. آنها راهنمایی‌های کورند..."» (متی ۱۵:۱۲-۱۴). عیسی می‌گوید همه را نمی‌توان راضی کرد؛ آنان را به حال خود واگذارید.

۳- به ساز آنها نرقص

«سپس فریسیان بیرون رفتند و شور کردند تا ببینند چگونه می‌توانند او را با سخنان خودش به دام اندازند. ... عیسی به بداندیشی آنان پی برد و گفت: "ای ریاکاران، چرا مرا می‌آزمایید؟"» (متی ۲۲:۱۵ و ۱۸). یکی از بازیهای فریسیان این بود که عیسی را سؤال پیچ کنند. اما عیسی اجازه نمی‌داد کسی او را دست بیندازد.

او به سؤالات آنان جواب سربالا می‌داد یا خود از آنها سؤال می‌کرد. درباره زن زناکار پرسیدند آیا سنگسارش کنند یا نه؟ گفت اگر می‌خواهید، سنگسارش کنید، ولی کسی که گناه نکرده، اولین سنگ را بیندازد. از او خواستند تا به آنها ثابت کند کیست و از جانب چه کسی آمده است. در پاسخشان گفت که خودش می‌داند کیست و لازم نمی‌بیند چیزی را به آنها ثابت کند.

اشخاص ستمی دوست دارند بحث کنند و با کلمات بازی کرده، دعوا راه بیندازند، اما لازم

نیست تو زیر بار روی. کسی نمی‌تواند تو را مجبور به انجام کاری کند. هرگز کاری را که می‌دانی مفید نیست به خاطر رودربایستی انجام نده. باید بتوانی به انتظارات بی‌جای مردم "نه" بگویی. «مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی مسازید» (غلاطیان ۵:۱).

عیسی در موعظه سر کوه از پیروانش می‌خواهد حلیم باشند. در زبان یونانی کلمه حلیم برای اسبی به کار می‌رفت که رام شده و مطیع صاحبش بود. خدا نه می‌خواهد پرخاشگر باشی، نه توسری خور؛ بلکه بین این دو، یعنی حلیم باشی. در کتاب مقدس فقط دو نفر هستند که صفت حلیم به آنان اطلاق شده: یکی موسی و دیگری عیسی است. هیچ یک از این دو در برابر اشخاص ستمی سر خم نکردند. موسی در برابر فرعون ایستاد تا قوم اسرائیل را آزاد کرد. خدا می‌خواهد ما نه ترسو و نه زورگو، بلکه حلیم باشیم. ما باید مانند استادمان عیسی بدانیم چگونه با مردم رفتار کنیم.

۴- فقط برای خدا زندگی کن

عیسی به انتظارات و توقعات بی‌جای مردم اهمیت نمی‌داد، بلکه اراده و خواست پدر را انجام می‌داد. به جای راضی کردن همه، فقط یک نفر را راضی کن، خدا را که آسانتر است! «ما در پی خشنود ساختن مردم نیستیم، بلکه خشنودی خدایی را طالبیم که دلهای ما را می‌آزماید» (اول تسالونیکیان ۴:۲).

خاتمه

عیسی هیچ‌کدام از خصوصیات ناشایستی را که در بالا ذکر شد، نداشت. به عنوان پیروان عیسی، ما چگونه کسانی هستیم؟ اگر چنین صفات ناشایستی را در خود می‌بینیم، آنها را به خدا اعتراف کنیم و از روح القدس بخواهیم ما را در مسیر شباهت به عیسی مدد نماید. و اگر این خصوصیات را در دیگران می‌بینید، اجازه ندهید خمیرمایه آنها، شما را نیز مسموم کند. عیسی آمد تا ما را از مذهب ستمی و شریعت‌پرستی برهاند تا رابطه‌ای سالم با خدا داشته باشیم!



هٲر رهبري



رهبر ارکستر کسی است که همواره پشت
به مردم می ایستد!

ماکس لوکادو





درسهایی از رهبران

باتجربه و کارآزموده

دیوید استال

یک رهبر ۵۰ ساله یا کهنسالتر از اندوخته‌هایی بسار باارزش برخوردار است که می‌تواند آنها را به دیگران نیز منتقل کند. موفقیت‌های اندک، شکست‌های فراوان، تجربه تقلید و پیروی از دیگران، آگاهی از این که چگونه با استفاده از فرصت‌ها می‌توان رهبری کرد، و چشم‌اندازی کلی از دشواری‌هایی که در رهبری باید انتظارش را داشت، قسمتی از اندوخته‌های او را تشکیل می‌دهند. پیام این رهبران باورپذیر و باتجربه، برای ما چیست؟

بحث و تبادل نظر با رهبران دیگر بیشتر از نظریه‌های رهبری ارزش دارد.

البته این گفته بدین معنا نیست که کتاب جدیدی را که در مورد رهبری در دست دارید، نخوانید یا از شرکت در کنفرانس بعدی در این مورد چشم‌پوشی کنید. بدون شک یادگیری مطالب جدید بسیار ارزشمند است اما هیچ نویسنده یا سخنرانی نمی‌تواند مستقیماً به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌هایی که در شرایط خاص شما وجود دارد، بپردازد. بنابراین یک یا دو نفر را پیدا کنید که با درک عمیق شرایط واقعی شما با شما بحث کنند، و اجازه بدهید یادگیری‌ای که منجر به عمل می‌گردد، آغاز شود.



یک رهبر موجبات رشد و پیشرفت انسانها را در سازمان فراهم می‌آورد.

این امرگاهی بدین معناست که روش‌های رهبری و دروس عملی در مورد مسائل سازمانی را به برخی که قابلیت‌های خوبی از خود نشان می‌دهند، تعلیم دهید. گاهی فقط این مطالب را به یک یا دو نفر باید انتقال داد. اما حکمت، محبت و ارزش‌های دیگر را باید به همه منتقل ساخت.



چه چیزی را باید به دیگران آموزش داد؟ بیش از هر چیز، در مورد داشتن شخصیت متعادل تأکید کنید. رهبری، خاک مساعدی را برای رشد شخصیت فراهم می‌آورد در حالی که شرایطی را فراهم می‌آورد که صفات مکمل در کنار هم و به طور همزمان با هم رشد کنند. برای مثال، کنفرانسها و کتبی را در نظر بگیرید که در مورد ارزش و اهمیت رهبر، سخن می‌گویند. اما بدانید که اگر بیش از حد بر این امر تمرکز کنید، دچار مشکل می‌شوید. بر عکس، دیدگاه هر رهبر در مورد اهمیت خود، باید با دیدگاه همانقدر مهمی که می‌گوید دیگر اعضای سازمان به اندازه خود او و حتی بیشتر از او اهمیت دارند، تعدیل شود.

هیچ پدیده‌ای آنقدر که به نظر می‌آید بد یا خوب نیست.

اگر این‌گونه نبود، هر رهبری همیشه در حضيض ذلت یا اوج رفعت قرار می‌داشت و در طول زمان اعتبارش را از دست می‌داد. واکنشهای آرام و ثبات‌قدم در شرایط بد و نه چندان خوب باعث می‌شود تا سازمان در هر شرایطی به حرکت خود ادامه دهد. جمله «بسیار خوب، اجازه بدهید این موضوع را بیشتر بررسی کنیم»، جمله‌ای است که به همه اطمینان می‌بخشد تا با آرامش خاطر به کار خود ادامه دهند. بررسی و اختصاص وقت به اینکه ببینیم از شکستهای خود چه می‌توانیم بیاموزیم، به هیچ وجه اتلاف وقت نیست. همچنین همیشه باید وقتی را به تشخیص لحظات سرنوشت ساز، نقاط عطف و دستاوردهایی که باید به آنها رسید، اختصاص داد. در واقع با بررسی آنچه یک سازمان آن را موفقیت خود می‌خواند، می‌توانید بفهمید که ارزشها و ایده‌آلهای آن سازمان کدامند. فقط به یاد داشته باشید که فردا خیلی زودتر از آنچه تصور می‌کنید، فرا خواهد رسید. حرکت به سوی پیش، در هر حالت و شرایطی به گروه شما کمک بزرگی می‌کند.



بر آنچه مهم است تمرکز کنید و این‌گونه دیگران را نیز در این امور درگیر نمایید.

گروهی را تصور کنید که خود را درگیر امور پیش‌پاافتاده و جزئیات غیرضروری کرده‌اند و در این حین تلاش می‌کنند امور اصلی را از امور فرعی تشخیص دهند. تشخیص امور اصلی از امور فرعی و جزئی، مهارت و عادت است که باید آگاهانه آن را توسعه بخشید. مهمتر از همه اینکه این ویژگی به عنوان سرمشق زودتر آموخته می‌شود تا به عنوان روشی که باید در پیش گرفت. پس اجازه بدهید اطرافیان از شما بشنوند که به چه چیز اولویت می‌دهید تا آنها نیز از شما سرمشق بگیرند. یکی از علائم روشنی که نشان می‌دهد اعضای گروه شما بر آنچه مهم است تمرکز دارند این است که با سؤالات کمتر و ایده‌های بیشتر به سراغ شما می‌آیند.



تبادل درست اطلاعات ۹۰ درصد از مشکلات کار گروهی را حل می‌کند.

این جمله هوشمندانه، «واقعاً حقیقت دارد! تعامل حکم چسبی را دارد که اعضای گروه را کنار هم قرار می‌دهد تا بتوانند با هم کار کنند. اشخاصی که با هم زود ارتباط برقرار می‌کنند و در ارتباط مداوم با یکدیگرند، نمونه خوبی در این موردند. البته در این مورد هم رهبر باید سرمشق باشد، چرا که اشخاصی که رهبری‌شان را بر عهده دارد، درست به اندازه او با هم ارتباط برقرار خواهند کرد. رجوع به قانون طلایی، ما را در درک بهتر این موضوع کمک می‌کند: «با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند» (لوقا: ۶:۳۱).



ایجاز نشانگر تسلط است.

قدرتمندترین رهبران کسانی هستند که با انتخاب دقیق و درست واژگان، مسائل پیچیده را ساده می‌کنند و هر چه می‌گویند، کوتاه و موجز است. آنها چگونه این هنر را کسب کرده‌اند؟ با تمرین و تکرار پی در پی آنچه می‌خواهند بگویند، پیش خودشان. آنها پیشاپیش در مورد نظرات غیرمنتظره شنوندگان با خود فکر می‌کنند. به خاطر داشته باشید که سخنان کوتاه، قوی و تأثیرگذارند. سخنان جذاب را کنار بگذارید و آنچه را که در دل دارید با سخنانی موجز بیان کنید. سخنان کمتری بگویید و به نتایج بزرگتری برسید.





گزین گویه‌هایی در باب رهبری

آلبرت شوابتز

AS

کار چشمگیر شما، دنباله‌رو بسیار پیدا خواهد کرد.

جان ماکسول

JM

رهبر کسی است که راه را می‌داند، در آن قدم برمی‌دارد و آن را به دیگران نشان می‌دهد.

دیل کارنگی

DC

شما هم اکنون این قدرت را دارید که شادی موجود در جهان را افزونی بخشید. شاید پرسید چگونه؟ با گفتن چند کلمه صادقانه تشکرآمیز به کسی که تنها یا مایوس است. شاید فردا خودتان هم کلمات محبت‌آمیزتان را که امروز گفته‌اید از یاد ببرید اما شنونده ممکن است تمام عمرش از این کلمات قوت بیاورد.

جان پایپر

JP

حالت و روحیه خدمتگزار، تضادی با رهبری ندارد، بلکه آن را تعریف می‌کند. عیسایی که چون بره کلیسا را خدمت کرد، همان شیر قبیله یهودا بود.

آیزنهاور

IZ

رهبری هنری است که در آن رهبر دیگران را در مسیر انجام خواسته‌های خود سوق می‌دهد، به نحوی که آنان خودشان خواستار انجام آن می‌شوند.

رالف والدو امرسون

RV

عمیقترین خواست ما در زندگی داشتن کسی است که به ما کمک کند تا بتوانیم آنچه را که قادر به انجامش هستیم به انجام رسانیم.

دی.ای. کارسون

DI

بنابر کتاب مقدس، برجسته‌ترین پیش‌نیاز رهبری این است که رهبر شخص برجسته‌ای نباشد.

تد انگستروم

TA

محبت مسیح یعنی دوست داشتن کسانی که او برایشان جان داد صرف نظر از اینکه این محبت شامل چه ریسک‌هایی است.

UN کیفیت زندگی هرکس با میزان تعهد او به کمال نسبت مستقیم دارد.

زاک پونن

ZP رهبر روحانی، مهمتر از هر چیز دیگر باید از جانب خدا دعوت شده باشد، چراکه خدمت او نه مبتنی بر تخصص خود او، بلکه مبتنی بر دعوت الهی است.

توماس کارلایل

TC همان باشید که آرزو دارید شاگردانتان روزی تبدیل به آن شوند.

پل چپل

PC ترس خداوند ما را کمک می‌کند تا بفهمیم که در رهبری روحانی، به خدا پاسخگوییم. همچنین ما را برمی‌انگیزد تا در دشواریها، در پی حکمت و معرفت الهی باشیم. ترس خداوند ما را فرا می‌خواند تا با خدمت فروتنانه و از روی محبت به آنان که رهبری‌شان می‌کنیم، همه هستی خود را به خداوند تقدیم نماییم.

آلبرت شوابتزر

AS هر شخص واقعاً شادی که می‌شناسم شخصیت که فرا گرفته چگونه خدمت کند.

جان استات

JS اقتدار رهبر مسیحی، نه بر قدرت، بلکه بر محبت کردن، نه بر زور، بلکه بر سرمشق بودن، نه بر اجبار، بلکه بر مجاب کردن استوار است.

والث دیسنی

IZ هرآنچه توانایی تصور کردنش را داشته باشید، قدرت انجام دادنش را هم خواهید داشت.

هنری فورد

HF شکست چیزی نیست جز فرصتی دوباره برای ازسرگرفتن با بصیرتی بیشتر.

وین دایر

WD طرز نگاه خود را به مسائل تغییر ده، آنگاه می‌بینی که مسائل تغییر می‌کنند.

آیزنهاور

IZ هرکه استفاده از امتیازات خود را بر ایستادگی بر موازینش ارجح شمارد، هر دو را از دست خواهد داد.

جان پایپر

JP رهبری روحانی در واقع درک هدف و مقصود خدا برای انسانهاست، و برداشتن قدمهای لازم در جهت عبور آنها در آن مسیر با تکیه بر قدرت و با استفاده از ابزار الهی.

نابلیون

NB رهبر کسیست که با امید تجارت می‌کند.

لائوتزه

LA میان مردم بروید؛ از آنان بیاموزید؛ کنارشان زندگی کنید؛ مطابق درک و فهمشان با آنان سخن گوید و با توشه آنان بنا نمایید. رهبر موفق، کسیست که به گونه‌ای رفتار می‌کند که پس از انجام کار، مردم می‌گویند ما خودمان توانستیم آن کار را انجام دهیم.

تئودور هسبورگ

TH جوهره اصلی رهبری، وجود رؤیاست.



رویکرد مسیحیان به عدالت اجتماعی

کشیش منصور برجی

عضو هیات علمی دانشکده الهیات پارس

«تو یارسانی را دوست می‌داری و شرارت را دشمن؛ از این رو خدا،
خدای تو، تو را بیش از همقطارانت به روغن شادمانی مسح کرده
است» (مزمو ۴۵: ۷).

استات، به همراه بیلی گراهام، فرانسیس شیفر، و کارل هنری، از
متفکرین مسیحی برجسته‌ای بودند که بازنگری در نسبت و رابطه مسیحی
با فعالیتهای اجتماعی را در دستور کار خود قرار دادند. آنها "جنبش
لوزان" را که نقطه عطفی مهم در تاریخ کلیسای پروتستان و انجیلی است،
آغاز کردند. نتیجه تأملات و همفکری آنان به تدوین "عهدنامه لوزان"
(۱۹۷۴)، که یکی از اسناد معتبر و ارزشمند مسیحیت انجیلی معاصر
است، انجامید. در بند پنجم این عهدنامه، درباره مسئولیت اجتماعی
مسیحیان چنین آمده است:

«ما تصدیق می‌کنیم که خدا خالق و داور همه انسانها
است. بنابراین، باید در دغدغه او برای تحقق عدالت
و آشتی در جامعه بشری، و رهایی مردان و زنان از هر
گونه ظلم شریک شویم. چون مردان و زنان به شباهت
خدا آفریده شده‌اند، هر کس فارغ از نژاد، مذهب، رنگ،
فرهنگ، طبقه، جنسیت و یا سن، شأنی ذاتی دارد، و به
این خاطر باید احترام و خدمت شود، و نه اینکه از وی
بهره‌برداری شود. در اینجا، ما هم به خاطر عدم توجه به
این موضوع، و هم به خاطر اینکه بشارت و توجه به مسائل
اجتماعی را دو موضوع کاملاً جدا از هم دانسته‌ایم، ابراز
ندامت و پشیمانی می‌کنیم. اگرچه مصالحه با دیگران به
منزله مصالحه با خدا نیست، و خدمات اجتماعی جای
بشارت را نمی‌گیرد، و آزادی سیاسی مترادف با نجات
نیست، اما با این حال، ما اذعان می‌کنیم که بشارت و
مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی، از وظایف مسیحی
ما هستند، زیرا هر دو برای بیان آموزه‌های خدا و انسان،
محبت به همسایه و اطاعت از عیسی ضروری‌اند. پیغام
نجات، حاوی پیغام داوری بر هر گونه از خود بیگانگی،
ظلم و تبعیض نیز هست، و نباید از محکوم کردن شرارت
و بی‌عدالتی در هر جا که دیده می‌شود، ترسید. وقتی کسی
مسیح را می‌پذیرد و در پادشاهی او از نو متولد می‌شود، نه

از گذشته‌ای نه چندان دور، مسیحیان پروتستان و انجیلی^۱ از بیم آن
که به آنها برجسب همدلی با ایدئولوژی مارکسیستی و یا تعلق خاطر به
مسیحیت لیبرال بچسبانند، از پرداختن به ویژگی "رهایی‌بخش" انجیل
طرفه رفته‌اند. اما این رویکرد در حال تغییر است. امروزه سخن از
عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق بشر در حال تبدیل شدن به امری رایج
و متعارف در بسیاری از کلیساهای انجیلی است. زمانی طرفداران این
دیدگاه در اقلیت بودند. اما اهمیت این موضوع به تدریج در نظر رهبران
و اندیشمندان تأثیرگذار در جامعه مسیحیان انجیلی پررنگتر شده است.

بعد از دو جنگ جهانی، مسیحیان همچنان شاهد بروز وقایعی چون
خشونت‌های به عمل آمده علیه جنبش حقوق مدنی آمریکا، جنگ ویتنام، و
رسوایی واترگیت بودند. تحت تأثیر این وقایع، بسیاری از مسیحیان انجیلی
تا سال ۱۹۷۳ کم‌کم نسبت به شرکت مسیحیان در سیاست بدبین بودند
و تلاش خود را بر نجات مردم از گناهان فردی و تغییر شخصیت آنها
متمرکز می‌کردند. به طور همزمان، مسیحیان لیبرال نیز متهم می‌شدند
به اینکه بشارت را تنها به فعالیتهای اجتماعی تقلیل داده‌اند. در قطب
مخالف، مسیحیان بنیادگرا نیز متهم بودند که بشارت را در اعلام توبه
و بازگشت از گناهان فردی و وجودی خلاصه کرده‌اند و هر نوع فعالیت
اجتماعی را صرفاً بهانه و یا وسیله‌ای برای رسیدن به این نتیجه غایی
به شمار می‌آورند. جان استات در کتابی با عنوان "مأموریت مسیحی در
دنای مدرن" (۱۹۷۵)، هر دو رویکرد فوق را نکوهید و آنها را ابزارانگارانه
و ناهمخوان با عهد جدید خواند و به پی‌گرفتن راهی میانه سفارش نمود.

تنها باید عدالت او را در میان دنیای بی عدالت نشان دهد، بلکه باید آن را گسترش نیز بدهد. نجاتی که ما مدعی آن هستیم، باید تمامیت مسئولیتهای اجتماعی و شخصی ما را متحول سازد. ایمان بدون عمل مرده است.»

به نظر می‌رسد مسیحیان انجیلی بعد از گذر از دوره‌ای، که برخی آن را به جدایی و یا طلاق از فعالیتهای اجتماعی تعبیر کرده‌اند، دوباره با عدالت اجتماعی، و موضوع حقوق بشر به عنوان یکی از مظاهر آن، آشتی کرده باشند.

سوء تفاهات تعیین کننده

گذار از انفعال نسبی به فعالیت اجتماعی، بدون رفع پاره‌ای سوء تفاهات و تبیین اصولی آموزه‌های کتاب مقدس دشوار خواهد بود. شاید بتوان دو سوء تفاهم عمده را خاستگاه تنشهای موجود در این رابطه دانست:

۱. تنها «خدا می‌تواند» بی‌عدالتی را رفع کند: عده‌ای چنین استدلال کرده‌اند که عدالت و صلح واقعی را تنها خدا می‌تواند برقرار سازد. بنابراین افروختن شمع‌ی کم‌فروغ در تاریکی غلیظی که بر دنیا سلطه دارد، چندان تأثیر نخواهد داشت. برقراری عدالت اجتماعی تنها با توبه کردن افراد و نجات جانها (نجات معنوی) محقق می‌شود. گناه، که ریشه بی‌عدالتی است، تنها در این صورت خشکانیده می‌شود.

۲. به علت تباهی کامل انسان، «ما نمی‌توانیم» منشأ تغییرات چشمگیر باشیم: برخی نیز فعالیت اجتماعی و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی را اساساً بیهوده می‌انگارند، زیرا در باور آنها جامعه بشری عمیقاً دچار فساد شده و هیچ امیدى به تغییر آن تا زمان بازگشت عیسی مسیح، نیست. بدین ترتیب، این تعبیر از آموزه "تباهی کامل" با نامیدی و بدبینی به همه عرصه‌ها تعمیم می‌یابد.

اما به باور کثیری از الهیدانان و صاحب‌نظران مسیحی، در اثر گناه، صورت خدا در انسانهایی که به شبهات او آفریده شده‌اند، به‌تمامی نابود نشده است. صورت نیکوی خدا هنوز در خلقت او پیداست، خلقتی که بیمار، و دچار فساد و آلودگی است، ولی مرده نیست. نیکی کردن حتی از بدسیرت‌ترین انسانها نیز برمی‌آید، هر چند آلوده و پرغش. مسیح فرمود: «... شما با همه بدسیرتی‌تان، می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است...» (متی ۷: ۱۱).

با این اوصاف، تا بازگشت مسیح و رهایی کامل خلقت، وظیفه ما مسیحیان در این جهان سقوط کرده چیست؟ آیا بدبینی نسبت به تغییر جامعه بشری، نادیده گرفتن تأثیر و شهادت مؤثر کلیسا در طول تاریخ نیست؟

شهادت مؤثر کلیسا در طول تاریخ

شهادت کتاب مقدس و تاریخ کلیسا گواه این حقیقت است که کلیسا می‌تواند و باید در جامعه تأثیرگذار باشد. میلیونها نفر به واسطه خدمت کلیسا از جنگ بیسوادی، فقر، ستم، بیماری و طردشدگی رسته‌اند.

نگاهی به تجربه کلیسا در ایران دوران معاصر نیز مؤید همین حقیقت است. خدمت مؤثر مسیحیان در جدام‌خانه‌های تبریز و شهرهای اطراف ارومیه، احداث اولین چاپخانه ایران و کمک به شکوفایی صنعت نشر، تأسیس و اداره خوشنام‌ترین و کارآمدترین مدارس و آموزشگاهها از اوایل قرن هجدهم میلادی، تأسیس بیمارستانها و دانشکده‌های پیشرو در امر پزشکی مدرن، توجه به نابینایان و آموزش آنها، و خدمات بسیار دیگر، مرهون شهادت مؤثر کلیسا در همین ۲۰۰ سال گذشته بوده است.

تاریخ کلیسا در غرب تنها شاهد جنگهای صلیبی و دادگاههای تفتیش عقاید و جنگهای مذهبی نبوده است. کلیسای مسیح در راستای تعالیم انجیل، سعی در تقلیل رنج آدمی به اشکال مختلف داشته و در کارنامه آن از لغو برده‌داری، و مبارزه با ظلم، بی‌عدالتی و استثمار گرفته، تا خاموش کردن دیو جنگ و ویرانی، ثمرات درخشانی به چشم می‌خورد. در این میان، نقش مسیحیان در ارزش‌گذاری متفاوت بر کار، حمایت آنان از حقوق کارگری، ترویج و توسعه آموزش، فرهنگ، مراقبتهای پزشکی، پرستاری، و امور خیریه را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. خدمات ویژه‌ای که مسیحیان نامداری چون ویلیام ویلبرفورث، مادر ترزا، دزموند توتو، و مارتین لوتر کینگ در فرزندایی، تبعیض‌ستیزی، و خدمت به صلح و آشتی انجام داده‌اند، برای بسیاری از مردم دنیا، چه دیندار و چه غیردیندار، الهام‌بخش بوده است. آبرویی که این روزها پاپ فرانسیس برای کلیسای کاتولیک و در کل برای مسیحیت خریده، مدیون صدای رسای او در پشتیبانی از مظلومان و توجه به موضوع عدالت اجتماعی است.

هیچ کدام از این دستاوردها در حوزه عدالت اجتماعی و حقوق بشر به‌راحتی به دست نیامده‌اند، بلکه حاصل تلاشی توان‌فرسا و پرهزینه در مقابله با سودجویان، قدرتمندان و تاریک‌اندیشان بوده است. در عین حال نباید فراموش کنیم که برخی مسیحیان و رهبران کلیسایی نیز بوده‌اند که تمامی پیش‌فرض‌ها و تلاشهای انجام شده در این راه را زیر سؤال برده، منکر شده و یا حتی فعالانه با آن مخالفت ورزیده‌اند.

بنابراین نه بدبینی جایز است و نه خوش‌بینی کورکورانه. مسیحی خردمند با درکی ژرف از کتاب مقدس، و در نظر داشتن جایگاه خود در تاریخ نجات خدا، کلیسا را ناتوان از تأثیرگذاری نمی‌بیند. مسیح در موعظه سرکوه فرمود: «شما نمک جهانید... شما نور جهانید... پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند» (متی ۵: ۱۳ و ۱۴). در هر دو تشبیه، مسئولیت مسیحی در تأثیرگذاری بر جامعه غیرمسیحی مفروض انگاشته شده است. اغلب بر جنبه تفاوت و تمایز نور از تاریکی، و نمک از بی‌نمکی تأکید شده است. مسیحی را بیش از هر چیز به تمایز او از دنیا سفارش کرده‌اند. بسیاری از تعالیم و موعظه‌ها بر مدار تفاوت و جدایی کلیسا

و مسیحیان از دنیا و غیرمسیحیان است. اما در تشبیهات فوق، نکته سخن مسیح به اینجا ختم نمی‌شود. تلاش برای بقا و حفظ موجودیتی متفاوت و متمایز، هدف و مأموریت کلیسا نیست. جامعه نوین الهی، علاوه بر تمایز، باید تأثیرگذار نیز باشد؛ چنانکه تأثیر نمک بر فساد، و نور بر تاریکی است. نمک باید در تماس با فساد باشد تا اثر کند. چراغ را باید در چراغدان گذاشت تا نورش بتابد، نه اینکه آن را زیر کاسه‌ای پنهان کرد. عملکرد برخی مسیحیان این ظن را تقویت می‌کند که ایشان به تأثیرگذاری دنیا بر کلیسا بیشتر باور دارند تا تأثیر کلیسا بر دنیا!





قدیس آپرات پدری مدافع از کلیسای پارس

کشیش سرگز بنیامین

در آن سالها از جایگاه تعلیمی پیشین خود فاصله می‌گیرد و در قامت مناظره‌کننده‌ای توانا ظاهر می‌شود.

قدیس آپرات که خود شاهد عینی دوران جفای طولانی شاپور دوم بر کلیسای پارس بود، در انتهای کتاب ۱۲۳م خود این طور می‌نویسد:

«این را برایت نوشتم، دوست من، در ماه آگوست (Ab)، در سال ۳۵۶م از پادشاهی اسکندر، پسر فیلیپ مقدونیه‌ای، و سال ۱۳۶م پادشاهی شاپور، پادشاه پارس، کسی که جفاها را موجب شد، و در پنجمین سال تخریب تمامی کلیساهای، و در سالی که کشتار بزرگ شهدا در سرزمین شرقی به وقوع پیوست، ...»

جفای سخت و نفس‌گیر شاپور دوم بر مسیحیان پارس، که تلفات جانی و مالی بسیار سنگینی در پی داشت، بسیار طولانی شده بود^۲ و به‌ظاهر هیچ نشانی از پایان آن مشهود نبود! از این رو، در آن هنگام پرسش قدیمی

قدیس آپرات (آفراهات، پرهاد یا فرهاد، قرن چهارم م.) با کنیه "حکیم پارسی"، یکی از برجسته‌ترین پدران شناخته شده کلیسای پارس است و در رأس فهرست طویل نویسندگان سُرِیانی^۱ کلیسای پارس قرار دارد. قدیس آپرات در روزگار جفا رساندن شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م.)، امپراتور پارس، به مسیحیان ایرانی، به ایمان مسیحی گروید^۲. ما چیز زیادی در مورد زندگی او نمی‌دانیم و حکایت سیمت اسقفی و همچنین ریاست وی بر دیر حضرت متی (واقع در دشت نینوای عراق کنونی)، توسط تاریخ‌نگاران قرون بعدی مطرح شده است^۳.

تنها اثر به جا مانده از قدیس آپرات بیست و سه کتاب توضیحی^۴ اوست (۳۳۷-۳۴۵ م.)، که به زبان سُرِیانی نوشته شده است. اثر فوق شباهت زیادی به موعظه و سخنرانی دارد. قدیس آپرات ده کتاب نخست خود را در سال ۳۳۷ م. نوشت؛ و گروه دوم (۱۱-۱۳، ۱۵-۲۲) را هشت سال بعد با لحنی تدافعی به نگارش درآورد. در آن هنگام مسیحیان، تحت جفای سازمان‌یافته دولتی (شاپور دوم) قرار داشتند و افزون بر آن کشمکش مابین مسیحیان و یهودیان به وجود آمده بود^۵. از این رو، قدیس آپرات

۱ از آن جهت که در آن دوران زبان رسمی کلیسای پارس سُرِیانی بود، فارسی‌زبانانی که به ایمان مسیحی می‌گرویدند، نیز می‌باید زبان سُرِیانی را فرا می‌گرفتند و آثار احتمالی خود را به آن زبان می‌نوشتند. سموئیل موفات در کتاب A History of Christianity in Asia ص. ۱۲۵، آپرات را نیز همانند تاتیان، آشوری به شمار می‌آورد، اما دلیلی برای ادعای خود ارائه نمی‌کند. آپرات خود اشاره‌ای به تعلق خود به قومیت خاصی ندارد و کلیسای پارس آن روزگار را جمعی متشکل از اقوام مختلف معرفی می‌کند.

2 Encyclopedia Britannica, Aphraates

3 Stephanic K. Skoyles Jarkins, Aphrahat the Persian Sage & the Temple of God, Gorgias Press, USA 2008, p 2

۴ این کار آپرات به تعداد حروف الفبای زبان سُرِیانی است. متن سُرِیانی مجموعه نوشته‌های آپرات (۲۳ عنوان از آنها)، تحت عنوان "موعظه‌های آپرات"، در سال ۱۸۶۹ توسط ویلیام رایت در شهر لندن به چاپ رسید. بعدها چاپ دیگری از نوشته‌های مزبور (۲۲ عنوان از آنها) همراه با ترجمه لاتین توسط پاریستو، محقق بندیکتی، در سال ۱۸۹۴ در پاریس منتشر شد. ترجمه کامل نوشته‌های آپرات به زبان آلمانی نیز توسط برت در سال ۱۸۸۸ در لایپزیک به چاپ رسید. و سرانجام در ترجمه انگلیسی، هشت مورد از نوشته‌های توضیحی مورد اشاره که مقدمه‌ای تاریخی را نیز شامل می‌شود، توسط دکتر جان گوین منتشر شد.

5 Stephanic K. Skoyles Jarkins, Aphrahat the Persian Sage & the Temple of God, Gorgias Press, USA 2008, p 4,5

۶ به عنوان نمونه، در نتیجه جفای مورد اشاره، حوزه تیسفون حدود چهل سال (۳۴۶-۳۸۳ م.) بدون اسقف باقی ماند؛ و پیشتر سه جانشین پاپا، اسقف آن حوزه، یعنی شمعون، شاهدوست (Shahdust)، و باربعش‌مین (Barbashemin)، در آن دوران تنگی و جفا به شهادت رسیده بودند (روبین واترفیلد، مسیحیان در پارس، ص. ۲۰).

و چالش برانگیز «خداى آنان کجاست؟»، به گوش مى‌رسید.^۷ پرسشی که به روایت کتاب مقدس به‌ظاهر پیش روی ایمانداران تمامی دهرها قرار داشته است! به عنوان نمونه، نویسندهٔ مزمور مشهور ۴۲ شرایط روحی خود را به هنگام روبه‌رو شدن با این پرسش چالش برانگیز این گونه توصیف می‌کند: «اشکهایم روز و شب خوراک من است، چون تمامی روز مرا گویند: «خداى تو کجاست؟»» (آیهٔ ۳). نویسندهٔ مزمور ۱۱۵ نیز پرسش مورد بحث را پرسشی جدی از سوی خداناواران تلقی می‌کند و تلاش دارد پاسخی برای آن فراهم آورد (آیهٔ ۲). به نظر می‌رسد که همین پرسش یحیی تعمیددهنده را نیز تا حد تردید در مورد رؤیا و پیغام مستقیم خداوند (یوحنا: ۳۳-۳۴)، به چالش کشیده باشد!

قدیس آپرات در کتاب ۲۱م خود تحت عنوان "جفا" در حقیقت در صدد برآمده است تا به این پرسش انتقادی - تخریبی خداناواران و همچنین یهودیانی که ایمان مسیحی را به سخره می‌گرفتند، پاسخ دهد. او کتاب جفا را این گونه آغاز می‌کند: «از ملامتی خبر یافته‌ام که مرا بسیار رنجانده است. مردمان ناپاک (بی‌دین) می‌گویند که این مردمانی که از تمامی ملل گرد هم آمده‌اند، خدایی ندارند. اگر خدایی دارند، چرا او به جهت قوم خود خونخواهی نمی‌کند؟ و تاریکی بر من تیره‌تر شد بدان جهت که یهودیان نیز ما را ملامت می‌کنند و خود را بر فرزندان قوم ما برمی‌افرانند. واقع شد مردی یهودی که حکیمش می‌خواندند مرا مورد پرسش قرار داد و گفت: «مگر عیسی که شما را معلم خود می‌خوانید، برای شما ننوشته است، اگر ایمانی به اندازهٔ دانهٔ خردل می‌داشتید، و به کوهی می‌گفتید جابه‌جا شو، از پیش روی شما برداشته می‌شد؛ و شما حتی می‌توانید بگویید برداشته شده به دریا افکنده شود، و آن باید از شما اطاعت کند؟ بنابراین در بین تمامی افراد قوم شما شخص حکیمی یافت نمی‌شود تا دعای وی شنیده شود، تا از خدا بخواهد جفا بر شما متوقف شود...»^۸

با اندیشیدن در کتاب جفای قدیس آپرات، چند مورد قابل تأمل و آموزنده به چشم می‌خورد: نخست این که قدیس آپرات از دادن پاسخی پُرشتاب و سطحی به پرسش طرح شده از سوی خداناواران و یهودیان پرهیز می‌کند. از سوی دیگر، او علت جفا را در خود کلیسا جستجو نمی‌کند، بلکه در عوض با یادآوری نمونه‌های پُرشمار افراد جفا دیده در کتاب مقدس، مخاطب خود را با تصویر بزرگتری روبه‌رو می‌سازد.^۹ قدیس آپرات می‌نویسد: «... یوسف جفا دید... یوسفی که جفا دید، نمونه‌ای از عیسای جفا دیده است. پدر یوسف او را به جامه‌ای رنگارنگ ملبس ساخت، و پدر عیسی نیز او را به واسطهٔ باکره‌ای جسم پوشاند. پدر یوسف او را بیش از سایر پسران خود دوست می‌داشت؛ عیسی

نیز فرزند حبیب پدر خود بود. ... موسی نیز همانند عیسی جفا دید، ... داوود همانند عیسی جفا دید، ... ایلیا همانند عیسی جفا دید، ... دانیال همانند عیسی جفا دید، ... عزیزانم این یادآوری را در مورد عیسایی که جفا دید و پارسایانی که جفا دیدند برای شما به‌جا آوردم تا آنانی که امروز به خاطر عیسای جفا دیده تحت جفا هستند، تسلی یابند».^{۱۰}

مورد قابل توجه دیگر، پیوستن زنجیرهٔ ایمانداران جفا دیدهٔ عهد قدیم به کلیسای تحت جفای پارس در همان تصویر بزرگ مورد اشاره است. قدیس آپرات در حقیقت کلیسای پارس را نیز همسان کلیسای (جفا دیدهٔ) خواهر در غرب^{۱۱}، عضوی از کلیسای جهانی مسیح معرفی می‌کند که میراث‌دار قوم خدا در عهد عتیق و آن قهرمانان مضروب و جفا دیدهٔ طریق ایمان، و همچنین پیرو خداوند زخمی خود است.

افزون بر این، نویسنده با شمارش گروهی از ایمانداران جفا دیدهٔ اعصار مختلف به خوانندگان خود یادآوری می‌کند که ایمانداران تمامی دورانها همانند خداوند ما عیسی مسیح تحت جفا بوده‌اند و جفای شاپور بر کلیسای پارس را نباید پدیده‌ای شگفت و استثنایی به شمار آورد. قدیس آپرات سرانجام سخن عیسی مسیح در یوحنا: ۱۵:۲۰ و لوقا: ۱۶:۲۱ و ۱۷ را برهان قرار می‌دهد و می‌گوید: «زیرا او خود نوشت و ما را تسلی داد، و گفت: «کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: 'بنده از ارباب خود بزرگتر نیست.' اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد؛ و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت.» حتی والدین و برادران، و خویشان و دوستان شما را تسلیم دشمن خواهند کرد و برخی از شما را خواهند کشت. مردم همه به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت.»

قدیس آپرات در جای دیگری می‌افزاید: «تمام این سخنان که برای شما نوشتم، عزیزانم، از ابتدا بدین جهت بود که یهودیان فرزندان قوم ما را ملامت می‌کنند؛ اما حال، تا آن جا که بتوانم دریابم، شما را در مورد جفا دیدگان آموزش خواهم داد، که آنان پادشاه بزرگ یافته‌اند، در حالی که جفا کنندگان خوار و مورد تمسخر قرار گرفته‌اند.»^{۱۲}

قلم قدیس آپرات در نیستانی پارسی رویده است، از این رو نفیرش نیز آهنگی شرقی دارد و با ترس، گریز، اندوه، زندان، رنج و شهادت بیگانه نیست! این قلم عطیه‌ای الهی در دست یکی از پدران برجستهٔ کلیسای کهن سرزمین پارس است که فرزندان خداوند را در پیمودن مسیر دشوار ایمان یاری می‌رساند، و از توشه‌ای ارزشمند برای آموزش فرزندان کلیسای خود در این روزگار نیز برخوردار است.



7 Demonstration 21: 1

8 Ibid 21: 1

9 Ibid 21: 9

10 Ibid 21: 21

12 Ibid 21: 8

۱۱ آپرات در D ۲۱: ۲۳ به برادران ایمانی در غرب اشاره می‌کند که همانند مسیحیان پارس تحت جفا بوده‌اند

این چیست؟

کشیش روبرت آسریان

سر دبیر

روبه‌رو می‌شدند، به زبان عبری واژه‌ای را به کار می‌بردند که به جای تعریف آن پدیده، به ماهیت رازآلود و تعریف‌ناپذیر آن اشاره می‌کرد.

در واقع کارکرد زبان انسانی، تعریف پدیده‌ها و ایجاد نسبت بین یک پدیده با پدیده‌های دیگری است که در اطراف ما هستند و آنها را می‌شناسیم. اما زمانی که انسان قادر به توضیح و تبیین یک پدیده نیست، زبان او نیز در تبیین آن پدیده ناکارآمدی خود را نشان می‌دهد. در فلسفه معاصر، لودویگ ویتگنشتاین از متفکرانی است که در مورد نقش زبان در توضیح و تبیین جهان و محدودیتهای زبان انسانی و اینکه هر آنچه معنادار و شناختنی‌ست باید با زبان انسانی بیان گردد، اندیشه‌های ارزشمندی ارائه کرده است. و در واقع، در اندیشه‌پردازی او، موضوع رابطه زبان با شناخت و تبیین حقیقت، جایی محوری دارد. از این منظر، چون پدیده‌ای که قوم اسرائیل با آن روبه‌رو هستند برایشان قابل درک نیست، بازنمایی این امر در زبانشان در نامی که به این پدیده می‌دهند، دیده می‌شود. یعنی آنها در رویارویی با این پدیده، همواره از آن تحت عنوان «این چیست» یاد می‌کنند. حتی توضیح کاربردی موسی هم گره‌ای از مشکل نمی‌گشاید و اگرچه نیاز اساسی آنها با خوردن آن نان برآورده می‌شود، اما ماهیتش برای آنان کماکان دست‌نیافتنی باقی می‌ماند.

در آغاز ورود قوم خدا به بیابان و گرسنه شدنشان و شکوه و شکایتی که متعاقباً بر ضد موسی و هارون می‌کنند، خدا به هنگام عصر بلدرچین و در بامداد روز بعد نان به قوم می‌دهد. پس از نازل شدن نان، قوم اسرائیل می‌بینند که: «اینک بر روی صحرا پولکهای ریز شبیه زاله یخ‌زده بر زمین پدیدار شد. بنی اسرائیل با دیدن آن به یکدیگر گفتند: «این چیست؟» زیرا نمی‌دانستند آن چیست. موسی بدیشان گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید» (خروج ۱۶: ۱۴ و ۱۵). آنچه آنان باید به عنوان نان می‌خوردند، چه به لحاظ ظاهر و چه به لحاظ نحوه ارائه آن (که از آسمان نازل می‌شد)، برای قوم غیر قابل فهم و درک بود. بنابراین در برخورد با این پدیده عجیب، قوم از موسی می‌پرسند: «این چیست؟» در واقع، آنان به زبان عبری این کلمات را بر زبان آوردند: «man hu». علی‌رغم اینکه موسی می‌کوشد تا به پرسش آنان پاسخ دهد، اما در نهایت پاسخ او، پاسخی موجز و کاربردی‌ست و اشاره به این دارد که این همان نانی است که احتیاج دارید بخورید و سیر شوید، اما در مورد ماهیت، مواد تشکیل‌دهنده، طرز تهیه و یا اینکه چگونه از آسمان بر آنان نازل می‌شود، توضیحی نمی‌دهد. به هر حال ماهیت این پدیده و به عبارتی آناتومی این معجزه برای قوم اسرائیل ناشناخته باقی می‌ماند، از این رو عنوان «این چیست»، بر آن گذاشته می‌شود. و هر روز که قوم اسرائیل با این پدیده

در زندگی روحانی، ما مسیحیان هم با پدیده‌های مختلفی روبه‌رو می‌شویم که گاهی توضیح و تفسیر کاملی از آنها نداریم و نمی‌توانیم ماهیت پدیده‌ای را که با آن روبه‌رو هستیم، توضیح دهیم، اما این پدیده‌ها در زندگی روحانی ما نقشی مهم و حیاتی دارند. ما نیز هر روز با پدیده‌های خاصی روبه‌رو می‌شویم و نیازمان به واسطه آنها برآورده می‌شود، اما قادر به تعریف دقیق آنها و تبیین ماهیت اصلی‌شان نیستیم. حتی شاید مانند تعریف موسی از آن نان، دیگران تعریفی کاربردی از آن به ما ارائه داده یا ما خود به تعریفی کاربردی در مورد آن رسیده‌ایم اما آن پدیده یا مفهوم روحانی برای ما همیشه «این چیست»، باقی می‌ماند. در واقع اگرچه طبیعت انسان به گونه‌ایست که پیوسته در پی درک حقیقت و تعریف و تبیین ماهیت پدیده‌ها در مرزهای زبان است، اما در زندگی روحانی و در عرصه الهیات که همانا عرصه اندیشه‌ورزی در ساحت حقایق مکاشفه شده الهی‌ست، در بسیاری از موارد برای بسیاری از سؤالاتمان پاسخهای کاربردی داریم، اما بسیاری از پدیده‌ها برایمان «این چیست» باقی می‌مانند.

در اینجا می‌خواهم به نمونه‌ای در الهیات مسیحی اشاره کنم که اگرچه قرن‌ها عرصه مباحثات و کنکاشهای فکری گوناگونی بوده است، اما در نهایت هنوز ماهیت واقعی این پدیده کاملاً درک نشده است. و علی‌رغم اینکه این پدیده از نظر کاربردی برای ما مسیحیان بسیار مهم است و در حکم نانیست که نیاز روحانی ما را برآورده می‌سازد، اما عرصه، عرصه راز است: در آیین شام خداوند یا عشای ربانی که یکی از مهمترین آیینهای کلیسای مسیح است، ما با نان و شرابی روبه‌رو هستیم که پیوسته از آن بهره می‌یابیم و بارها برکات عجیب و واضحی را پس از شرکت در این آیین دریافت کرده‌ایم، اما کماکان ماهیت حقیقی آیین، و نان و شرابی که از آن بهره می‌یابیم، بر ما کاملاً آشکار نیست. در شب آخر، پیش از آنکه عیسی تسلیم شود، «نان را برگرفته، شکر کرد و پاره نمود و به آنها داد و گفت: "این بدن من است که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به جا آرید"» (لوقا ۲۲:۱۹). کلام ساده و کوتاه عیسی، مشحون است از معانی عمیق و جنبه‌های نمادین چندلایه. در طول تاریخ کلیسا و در میان متألهان مسیحی، این موضوع یکی از چالش‌برانگیزترین و بحث‌انگیزترین مباحث الهیاتی بوده است. در تاریخ الهیات مسیحی لااقل چهار دیدگاه عمده در مورد اینکه به چه معنا مسیح در نان و شراب آئین عشای ربانی حضور دارد، مطرح شده است. این دیدگاه‌ها، تحت عناوین

دیدگاه تبدیل جوهری (Transubstantiation)، دیدگاه هم‌جوهری (Consubstantiation)، دیدگاه حضور روحانی (Spiritual presence) و دیدگاه حضور نمادین (symbolic) شناخته می‌شوند. اگرچه این نظریه‌ها در مورد اهمیت و کارکرد شام خداوند اختلاف نظر جدی ندارند، اما اینکه معنای حضور مسیح در عناصر مادی تشکیل‌دهنده این آئین به چه شکل است و به چه معنا مسیح در عناصر تشکیل‌دهنده این آئین حضور دارد، بحثهای پیچیده و پایان‌ناپذیری را میان آنان دامن زده است. اما در اینکه چقدر این مباحث توانسته‌اند ماهیت واقعی حضور مسیح را برای ما تبیین کنند، جای سؤال است. ایمانداران همه کلیساها بدون اینکه بتوانند به شکل کامل توضیح بدهند که حضور مسیح در عناصر مادی عشاء به چه معناست، شهادتهای بسیاری از برکاتی که هنگام شرکت در این آئین یافته‌اند، دارند و اگرچه بسیاری اوقات این سؤال در ذهنشان هست که «این چیست»، اما در مورد اینکه چگونه این نان و شراب آنها را از نظر روحانی عمیقاً سیراب کرده، هیچ شکی ندارند.

ایمان مسیحی ایمانیست که همواره به سوی درک بیشتر حقایق مکاشفه الهی در حرکت است، و کلام خدا ما را به تفکر بیشتر در زمینه حقایق روحانی فرا می‌خواند. روح‌القدس نیز ذهن ما را تنویر می‌بخشد و سنت غنی الهیات مسیحی که نتیجه قرن‌ها ژرفاندیشی در مورد حقایق روحانیست، می‌تواند درک ما را از ایمان مسیحی تعمیق بخشد. اما با این همه، بسیاری از پدیده‌ها و حقایق روحانی در زندگی ما جنبه رازآلود خود را حفظ می‌کنند و همواره در مواجهه با آنها این پرسش جدی بر ذهنمان نقش می‌بندد که: «این چیست؟»

در خاتمه، نوشتارمان را با قسمتی از سخنان پولس رسول به کلیسای قرنتس به پایان می‌بریم:

«آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده‌ام» (اول قرنتیان ۱۳:۱۲).

گنج‌های روحانی

"پدران صحرا" عنوانی است که به گروهی از راهبان و تارکان دنیا اطلاق می‌شود که در حدود قرن چهارم میلادی در بیابانهای مصر و سوریه و فلسطین، زندگی در سکوت و انزوا و ریاضت را پیشه کرده بودند. در ابتدا تعداد اندکی از مسیحیان این مناطق برای نزدیکتر شدن بیشتر به خدا و دوری از فساد و گناه حاکم بر جوامعی که در آنها می‌زیستند، به بیابانهای این مناطق رفته، تمام زندگی خود را وقف دعا و تفکر و طلبیدن حضور خدا کردند. اما با گذشت زمان تعداد این افراد بیشتر شد و جنبشی روحانی پدید آمد که بعدها تأثیر عمیقی بر جنبشهای رهبانی قرون بعدی بر جای گذاشت. از بین این تارکان دنیا، برخی مشهور شدند و بعدها عنوان "پدران صحرا" به طور مشخص در مورد آنها به کار گرفته شد. برخی از این راهبان زندگی منزوی و دور از جمع را پیشه کردند و برخی دیگر نیز در گروههای کوچک جمع شده، در دیرها زندگی جمعی در پیش گرفتند. به تدریج گروهی از زنان نیز این شیوه زندگی را در پیش گرفته، در صومعه‌ها گرد هم آمدند. ویژگی اصلی حیات این مردان و زنان، اشتیاق عمیق به شناخت خدا، ترک لذات دنیوی و تعلقات این جهانی، تأکید بر زندگی پاک و مقدس، و سپری کردن ایام خود در سکوت و دعا و تفکر بود. این اشخاص اهل نگارش و اندیشه‌پردازیهای الهیاتی نبودند اما از سخنان آنان و گفتگوهایشان با یکدیگر نوشته‌هایی بر جای مانده است که بعدها الهام‌بخش بسیاری از جنبشهای رهبانی متأخرتر شد. این نوشته‌ها حاوی دروس روحانی عمیق و حکمت عملی و تأکیدات عرفانی است. در ذیل نمونه‌هایی از سخنان پدران صحرا را خدمتتان ارائه می‌کنیم:

اگر اعمال و دعا‌های کسی با هم تناسب نداشته باشد، تمامی تلاشهایش عبث است. تو نزد من آیی.» در دم شیطان آن مکان را ترک کرد.

حکمت پدران صحرا

از راهبی پرسیدند: «فروتنی چیست؟» گفت: «فروتنی یعنی برادرت به ضد تو گناه ورزد و پیش از آنکه برای طلب بخشایش نزدت آید، او را ببخشی.»

حکمت پدران صحرا

برادری که مرتکب گناهی شده بود، از سوی کشیش از کلیسا اخراج شد. در حینی که از کلیسا خارج می‌شد، پدر بساریون نیز با او همراه شد و گفت: «من نیز گناهکارم.»

سخنان پدران صحرا

پدر لوسینیوس می‌گوید: «اگر نمی‌توانی با انسانها در صلح و آرامش زندگی کنی پیشاپیش بدان که در تنهایی و انزوا نیز نمی‌توانی آرامش و صلح را تجربه کنی.»

سخنان پدران صحرا

کسی نزد پدر موسی آمد و از او خواست کلامی به او بگوید. پدر موسی بدو گفت: «برو و در خلوتگاه خود بنشین و خلوتگاهت همه چیز را به تو یاد خواهد داد.»

سخنان پدران صحرا

روزی سرپرست دیری چوبی خشک را به پدر یوحنا نشان داد. بعد آن چوب را در زمینی خشک کاشت و به او گفت: «هر روز با ظرفی آب این چوب را آبیاری کن تا میوه دهد.» اما نزدیکترین منبع آب از آنجا بسیار فاصله داشت. بنابراین، پدر یوحنا هر شامگاه برای آوردن آب به راه می‌افتاد و صبحگاه روز بعد با ظرفی آب به دیر بازمی‌گشت. بالاخره پس از سه سال نشانه‌های حیات در چوب پدیدار شد و میوه داد. آنگاه پدر یوحنا قدری از میوه‌ها را با خود به کلیسا برد و به برادران داد و گفت: «بگیرید، و از ثمره اطاعت بخورید.»

سخنان پدران صحرا

پدر موسی

از پدر آگاتون پرسیدند: «از بین فضایل، کدامیک را می‌توان با صرف توان و وقت بیشتر به دست آورد؟» پاسخ داد: «باید مرا ببخشید، اما فکر می‌کنم هیچ کاری سختتر و بزرگتر از دعا کردن به حضور خدا نباشد. چون هرگاه کسی بر آن می‌شود تا دعا کند، دشمنان یعنی ارواح شریر تلاش می‌کنند تا مانع او شوند چون می‌دانند که تنها با جلوگیری از دعا کردن اوست که می‌توانند سد راه موفقیت او در سفر روحانی‌اش شوند. انسان در هر کار نیکویی که به انجام آن عزم جزم کند، بالاخره به موفقیت می‌رسد و آرام می‌گیرد؛ اما دعا جنگی است که باید تا آخرین نفس در آن پایدار ماند.»

سخنان پدران صحرا

ارزش دعا نه در کمیت، بلکه در کیفیت آن است.

اواگریوس اهل پنتوس

زمانی فرا خواهد رسید که انسانها همه دیوانه می‌شوند و هرگاه ببیند کسی دیوانه نیست، به او حمله‌ور شده، می‌گویند: «تو دیوانه‌ای، تو شبیه ما نیستی.»

پدر آنتونی

راهب باید چون کروبیان و سرافین تمام وجودش چشم شود.

پدر بساریون

راهب نمی‌تواند راهب باشد مگر اینکه به شعله آتش تبدیل شود.

پدر ژوزف

روزی شیطان به شکل فرشته نور خود را به راهبی ظاهر کرد و به او گفت: «من جبرائیل هستم که نزد تو فرستاده شده‌ام.» راهب بدو گفت: «آیا کس دیگری نیست که نزدش فرستاده شوی؟ من لایق آن نیستم که

معرفی کتاب

کتاب **مهار فکر، شفای زبان** کتابی خواندنی و ارزشمند، و نمونه‌ای مثال‌زدنی از ادبیات روحانی مسیحی متناسب با نیازهای دنیای فارسی زبان است. در دهه‌های گذشته کتب مسیحی بسیاری در زمینه زندگی روحانی و روحانیت مسیحی به فارسی ترجمه شده‌اند که هر کدام به نوبه خود نقشی مهم در شکل‌گیری شخصیت مسیحی و غنی شدن حیات روحانی مسیحیان ایرانی ایفا کرده‌اند. برخی از این کتب از نویسندگان برجسته مسیحی، چون جان استات، سی.اس. لوئیس، دیتریش بونهوفر، جی. پکر، هنری نوون و دیگران بوده‌اند. برخی دیگر نیز آثار واعظان و نویسندگان کمتر مشهوری هستند که در عین سادگی، کتبی تأثیرگذار و بنا کننده بوده‌اند. در کنار این‌گونه آثار، مسیحیان ایرانی از نعمت وجود ترجمه برخی آثار کلاسیک ادبیات مسیحی، چون **تشبه به مسیح** و **اعترافات آگوستین**، که حتی شماری از آنها توسط ناشران غیرمسیحی منتشر شده‌اند، نیز برخوردار گشته‌اند. اگرچه این آثار بیانگر حقایق

با توجه به ملاحظات فوق، **کتاب مهار فکر، شفای زبان** کتابی مهم و ارزشمند است. این کتاب به یکی از مشکلات جدی در رفتار اکثر مسیحیان می‌پردازد که همانا مشکل استفاده نادرست از زبان، و مشکلات و حواشی مرتبط با آن است. کتاب با آیه‌ای از نامه یعقوب آغاز می‌شود که در مورد مهار زبان و دیانت حقیقی سخن می‌گوید: «آن که خود را دیندار بداند، اما مهار زبان خود را نداشته باشد، خویشتن را می‌فریبد و دیانتش باطل است» (یعقوب ۱: ۲۶). سپس نویسنده در مقدمه‌ای موجز به اهمیت زبان در زندگی روزمره و تأثیر آن در رابطه ما با دیگران و خدا می‌پردازد. همچنین بر این کلام مسیح تأکید می‌کند که، «زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید» (متی ۱۲: ۳۴)، یعنی زمانی که ما در درون و تفکر خود مشکل داریم، انعکاس آن در زبان که ابزار ارتباطی ما با دیگران و یکی از طرق تأثیرگذاری ما بر جهان و محیط اطرافمان است، آشکار می‌گردد. سپس نویسنده به ناهنجاریها و معضلات مربوط به زبان و گفتار

کتاب **مهار فکر، شفای زبان** کتابی خواندنی و ارزشمند، و نمونه‌ای مثال‌زدنی از ادبیات روحانی مسیحی متناسب با نیازهای دنیای فارسی زبان است. در دهه‌های گذشته کتب مسیحی بسیاری در زمینه زندگی روحانی و روحانیت مسیحی به فارسی ترجمه شده‌اند که هر کدام به نوبه خود نقشی مهم در شکل‌گیری شخصیت مسیحی و غنی شدن حیات روحانی مسیحیان ایرانی ایفا کرده‌اند. برخی از این کتب از نویسندگان برجسته مسیحی، چون جان استات، سی.اس. لوئیس، دیتریش بونهوفر، جی. پکر، هنری نوون و دیگران بوده‌اند. برخی دیگر نیز آثار واعظان و نویسندگان کمتر مشهوری هستند که در عین سادگی، کتبی تأثیرگذار و بنا کننده بوده‌اند. در کنار این‌گونه آثار، مسیحیان ایرانی از نعمت وجود ترجمه برخی آثار کلاسیک ادبیات مسیحی، چون **تشبه به مسیح** و **اعترافات آگوستین**، که حتی شماری از آنها توسط ناشران غیرمسیحی منتشر شده‌اند، نیز برخوردار گشته‌اند. اگرچه این آثار بیانگر حقایق



نام کتاب: **مهار فکر، شفای زبان**

نویسنده: **دکتر مژده شیروانیان**

ناشر: **انتشارات ایلام**

سال انتشار: **۲۰۱۰**

می‌پردازد. او به معضلاتی چون تعارف، غیبت، پرحرفی، چاپلوسی، تحقیر، فضولی کردن، نیش و کنایه و مشکلاتی مشابه می‌پردازد و سعی می‌کند نشان دهد که این ویژگی‌های منفی نه تنها به دیگران آسیب می‌رساند، بلکه گوینده آنها را نیز از ضوابط روحانی‌ای که کلام خدا برای ایمانداران به مسیح ترسیم کرده است، دور می‌سازد.

در پایان هر فصل کتاب، سه بخش بسیار سودمند قرار دارد: بخش اول، **تفکر در مورد کلام خدا** نام دارد که خواننده را دعوت می‌کند تا در مورد آیاتی از کلام خدا که درباره موضوع آن فصل از کتاب است، تفکر کند، و در این مسیر سؤالاتی را مطرح می‌کند. بخش دوم، تحت عنوان **در مسیر انضباط فکری** قرار دارد که در آن رهنمودهایی عملی برای غلبه بر مشکل زبانی مورد نظر ارائه می‌گردد. بخش سوم، **تصمیم روز** نام دارد که به خواننده کمک می‌کند تا تصمیمی مشخص در مورد مشکل خود بگیرد. کتاب شامل سی فصل است و نویسنده پس از پیشگفتار و مقدمه، به سراغ ۳۰ مشکل در ارتباط با کاربرد زبان می‌رود. ترتیب کتاب به گونه‌ای است که فرد می‌تواند هر فصل را در یک روز بخواند و در مورد یک مشکل مشخص در مورد زبان به تفکر و تفتیش خود بپردازد و در صورت نیاز از آن توبه کند.

یکی دیگر از نقاط مثبت کتاب این است که نویسنده توضیحات کافی در مورد هر مشکل مرتبط با کاربرد زبان ارائه می‌دهد و جای ابهام در مورد

آن باقی نمی‌گذارد.

یکی دیگر از ویژگی‌های مثبت این کتاب، استفاده نویسنده از اشعار شاعران مختلف ایرانی است که در اشعار خود به زبان و آفات آن پرداخته‌اند و مسائلی را که نویسنده می‌کوشد تا عنوانشان کند، به زیبایی بیان می‌کنند. در ادبیات فارسی، اشارات بسیاری به زبان و اهمیت آن و آفات و مضرات و مشکلات مرتبط با آن وجود دارد و نویسندگان و شاعران ایرانی، چه در شعر و چه در نثر، توصیه‌های بسیاری در مورد سلامت گفتار و زبان و خطرات و دامچاله‌ها و اثرات بی‌مبالاتی و سبکسری در کاربرد شایسته آن به نگارش درآورده‌اند. زبان فارسی همچنین مملو از ضرب‌المثلهایی است که در مورد اهمیت استفاده شایسته و بایسته از زبان سخن می‌گویند. نویسنده کتاب در بررسی مشکلات و معضلات مربوط به زبان، از آثار شاعران مختلفی چون فردوسی، سعدی، مولانا، حافظ، نظامی، جامی، صائب تبریزی، وحشی بافقی، ایرج میرزا، و نیز شاعر نوپرداز معاصر احمد شاملو استفاده می‌کند تا مفاهیم مورد نظر او برای خوانندگان جا بیفتد و بدین شکل باز رنگ و بویی کاملاً ایرانی به اثر خود می‌دهد.

خواندن این کتاب مفید و ارزشمند را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنیم و به خواهر عزیزمان مژده شیروانیان برای نگارش چنین کتاب ارزنده‌ای تبریک می‌گوییم.





دانشکده الهیات پارس

در ترم اول سال تحصیلی ۲۰۱۶-۱۷

دانشجو می‌پذیرد

بخشی از دروس ارائه شده در این ترم:

- * انضباط مسیحی
- * راهنمای روحانی
- * کلیسای آزار دیده
- * درآمدی بر اخلاقیات مسیحی
- * اصول پژوهش و مقاله نویسی

برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام در
ترم جدید با ما تماس بگیرید

info@parstheology.com

www.parstheology.com

+44 1895 540973

مهلت ثبت نام فقط تا ۱۲ آگوست ۲۰۱۶



«شاگرد» فصلنامه مسیحیان فارسی زبان و رهبران و خادمان ایرانی در عصر
پرتلاطم و پرچالشی است که آپستن تغییرات سریع و پیش بینی ناپذیر
است. «شاگرد» فصلنامه مسیحیت در حال رشد ایرانی است که در حال تعریف
هویت خود و ریشه دواندن در زمینی است که سنگلاخ اما بارور است.

برای دریافت نسخه چاپی و دیجیتالی مجله شاگرد
به وبسایت ما مراجعه کنید:

www.shagerd.co.uk

Face to face with God

A reflection on meaning of Pentecost

W. Fard

Author

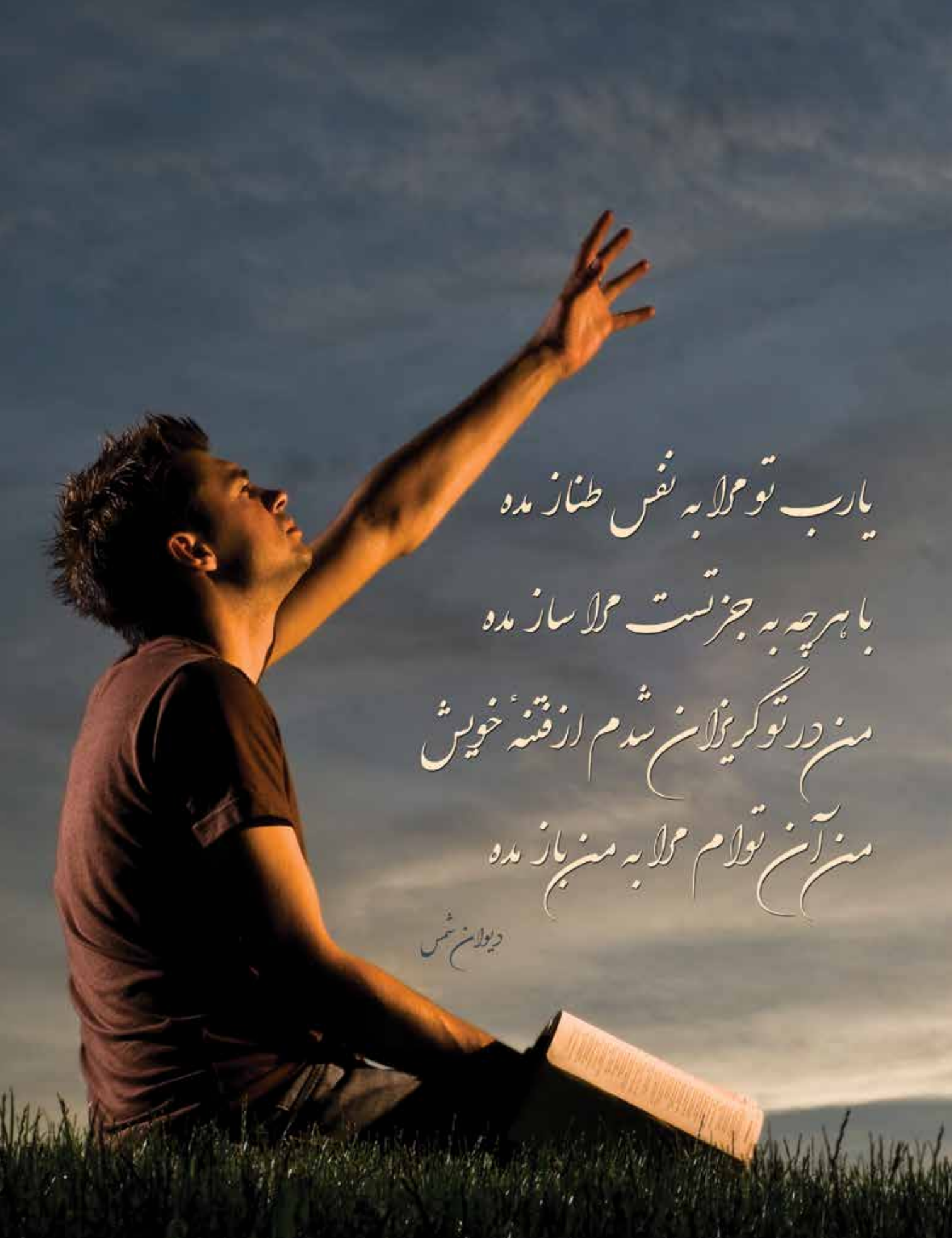
It is only after Moses enters the presence of the Lord, manifested in the burning bush, and has a face to face with God that he is sent to bring out the people from slavery and set them free from bondage, not so that they can do what they like but to be led to the place where Moses encountered God so that they can worship. The emancipation from slavery through the blood of the Passover lamb and death of the firstborn was not about milk and honey, or buying big houses in the Promised Land, or to live happily ever after. It was about being reconnected to the Lord through a face to face encounter with the Lord and worship. So the Feast of Passover celebrates their liberation.

Fifty days later they find themselves standing at the foot of Mount Sinai. God had descended to earth to dwell and be with them. The mountain was glowing on fire with the presence of His glory. That is when they have their encounter with the Lord. So that when they celebrate the Feast of the Harvest they are celebrating their encounter with God. It was called the Feast of the Harvest, inferring that the Passover was the seed. It was the Greeks who called it Pentecost which means fifty days. What is important to understand is this. It is possible to experience the Passover (or the cross because the crucifixion took place at Passover) without experiencing Pentecost; but it is impossible to experience Pentecost without the cross. It is impossible to experience Pentecost without killing the lamb of the Passover.

From the Old Testament, we realise that the day of Pentecost was coming for thousands of years. Yet when

it finally was fully come, it was in a procession as in a parade. First there was a sound from heaven followed by a rushing wind, then tongues of fire descended on each one, but God was not in the sound, wind or fire. We have seen this description twice before: once at Mount Sinai and the second with Elijah also at Mount Sinai. The first time at Sinai, which was fifty days from liberation from slavery, the people rejected to have direct relationship with God. They were afraid of the sound, wind and fire and loud voice of God and said to Moses, "We do not want God to speak to us directly. You speak to Him, and whatever He says we will do." The second time the procession was the same, but God's voice came as a whisper to Elijah, and it was so ever since that first rejection. So it is with the Holy Spirit which is the indwelling of God's presence and authority in us and with us. If you wish to hear God's voice, you have to be sensitive and quiet hearted, not generating so much noise in your head so as to be incapable of hearing anything.

The people who arrived at Mount Sinai fifty days after the Passover, were liberated slaves who rejected the voice of their king and received the law on tablets of stone and there, in no man's land they were consecrated as the nation of God. But in the New Testament, fifty days after the Cross, at Pentecost the presence of God came to establish His throne in the heart of men: to remove our heart of stone and replace it with a heart of flesh and to write his law this time on our new heartst. Being under the blood of the Cross consecrates a nation of faith; Pentecost is the consecration of the King who came to claim His place in our hearts and establish His authority. He sits on His throne which we raise in our praises and proclaims His Kingdom. He seals us as His own and protects us.

A man with short, dark hair is sitting on a grassy field, looking up at a cloudy sky. His right arm is raised, with his hand open, reaching towards the sky. He is wearing a dark-colored t-shirt. In his left hand, he holds a thick book. The scene is lit with warm, golden light, suggesting sunset or sunrise.

یارب تو ملا به نفس طنازده
با هر چه به جز تست ملا سازده
منه در تو گریلاخ شدم از قننه خویش
منه آخ تو لام ملا به منبازده

دیولان شمس

هوشیار باشید که از شکستی دل سرور و بی ایمان نداشته باشد،
که از خدای زنده رویگردان شود. بلکه هر روز تا آن زمان که هنوز

«امروز»

خوانده می شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه،
سختدل نشود. از آن رو که در مسیح شریک شده ایم،
تنها به شرطی که اطمینان آغازین خود را تا به آخر استوار نگاه داریم.

عبرانیان ۳: ۱۲-۱۴

